آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب ثمره (ترجمه‌ـ)

مؤلف متن: بطلیموس محشی

شارح مترجم نصیرالدین طوسی محمد بن محمد

تاریخ تحریر ۱۱۲ ... ق نوع خط نستعلیق تعداد سطر ۱۸

جزء کتب هیأت و نجوم زبان فارسی عدد اوراق ۴۶

طول ۱۷ عرض ۹/۵ شماره عمومی ۲۶۳۷۵

وقفی / خریداری: نیاز محمد ... وقف / خریداری تاریخ ... ۷۸

ملاحظات

اندازهٔ نوشته‌ها ۱۳×۶

کتاب ثمره بطلمیوس بسم الله الرحمن الرحیم و شرح خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله

الحمد لله حمداً کثیراً والصلوه علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین
اما بعد بحکم اشارت مخدوم و مخدوم‌زاده صاحب معظم عالم مؤید
مظفر منصور بهاء الدوله والدین شمس الاسلام والمسلمین قدوة
الاکابر فی العالمین صدر الوزراء فی الآفاق پشت پناه جهان محمد بن
المولی المعظم والصاحب الاعظم شمس الحق والدین ملک الوزرا فی العالمین
صاحب دیوان ممالک نظام العالم دستور العرب والعجم محمد اعز الله انصاره
و ضاعف اقتداره کتاب ثمره بطلمیوس را بپارسی ترجمه کرده و آنچه
مشکل بود بعد فهم بمقصود و مراد از آن اشارتی کرده شد انشاءالله
موافق افتد و در آن بارگاه بزرگوار پسندیده افتد مطلع کتاب
الثمره لبطلمیوس الحکیم تمام الکتب الاربعة التی الفها فی الاحکام لسورس
تلمیذه قال بطلمیوس قد قدمنا لک یا سورس کتبا فی آثار
الکواکب فی عالم الترکیب کثیرة المنفعة فی تقدمة المعرفة و هذا الکتاب
ثمرة ما اشتملت علیه تلک الکتب مما خلص من التجربة منها و لیس منها
و لیس یصل الی معرفته من لم یمعن النظر فیما قدمنا قبله و فی علوم اخر

اخر من علوم الریاضیة یمکن به سعیداً ترجمه بطلمیوس گفته است
خطاب با شاگرد خویش سورس نام که ما در پیشتر جهت تو ای سورس
کتابی چند ساخته ایم در شرح تاثیر کواکب در عالم ترکیب منفعت
آن در شناختن حوادث قبل از وقوعش بسیار است و این کتاب
ثمره آن جمله است و آنچه خلاصه آن کتابهاست اینست که بتجربه
معلوم شده و معرفت این کتاب بسزا نیابد مگر کسی که نظر بسیار کرده باشد
در آن کتابها که در پیشتر از این ساخته ایم در علم ریاضی پس تو
بوقوف برین کتاب مستغنی گشته باشی اینست مطلع کتاب و این اشارت
از کتابهایی که در علم تقدمه معرفت یعنی احکام نجوم ساخته ایم است
یکی اربع مقالات است و از سخن او درین موضع و در اربع
مقالات معلوم میشود که در هر دو کتاب اشاره بسورس کرده
چنانکه در مجسطی و هم در اربع مقالات صریح گفته است که مجسطی
ساخته ام و بمجسطی مسمی خوانده که و غرض از ایراد این سخن آنست
که جماعتی را غلط بوده است که بطلمیوس صاحب مجسطی بوده است بطلمیوس
صاحب احکام است و آن غلط بوده و ما یک کلمه از کتاب
ثمره بلفظ مترجمان با عربی که اند بیاوردیم و ترجمه آن بر جهت
فهم کرده ایم با اندک اشارتی ببیان مقصود از آن ایراد کنیم
و از شرحها که این کتاب را ساخته اند دو شرح یافته ایم یک شرح

شرح احمد بن یوسف المصری المهندس کاتب آل طولون و دیگر شرح
ابو العباس احمد بن علی اصفهانی المحاسب و ما بعد از تحریر این سطور
آن شرحها را مطالعه کرده ایم و آنچه واجب بود ایراد کرده ایم و
الحاق کرده و این کتاب صد و یک کلمه است کلمه اول قال
بطلمیوس علم النجوم منک و منها ترجمه در این موضع بعلم نجوم علم احکام
نجوم می‌خواهد و آن تقدمه معرفه کائنات در عالم کون و فساد
و از متجددات است بطریق استدلال از اوضاع فلکی و در علم حکمت
مقرر شده است که هر امری که در عالم کون و فساد متجدد شود هر آینه
او را فاعلی بود باشد و قابلی و فاعل عبارت از موجدات است
و از شرطهایی که ایجاد بی آن ممکن نباشد و قابل عبارة از ماده یا موضوع
است مثلا در تولد حیوان فاعل وجود دهنده اوست و شرط ملاقات
پدر و مادر بر وجهی خاص و قابل نطفه است و آن ماده است که
صورت حیوانی بدان پیوندد و در استضاءة از آفتاب فاعل آفتاب است
و قابل سطحی کثیف که مقابل آفتاب باشد و قبول نور آفتاب کند
و شرط عدم حجاب پس در متجددات عالم کون و فساد نیز فاعل
و قابل ضرورت است و فاعل نزدیک محققان قدرة الهی است و شرط
اوضاع کونی که تجدد هر متجددی موقوف بر حصول آن شرط است
چه بسبب حصول آن شرط آن تجدد بوقتی حاصل شده است دون وقتی دیگر

و قابل اجسام این عالم که مواد یا موضوعات باشند و آنچه تعلق با اجسام
دارند مانند صورتها اجزاء اجسام است و نفوس که مدبرات بعض
اجسام باشند و اعراض که با اجسام و نفوس قایم اند و چون فاعل
تنها کفایت نیست در وجود فعل بلکه با وجود فاعل وجود قابل نیز
ضرورت است پس دانستن اوضاع فلکی و تاثیرات آن در علم بمتجددات
کافی نباشد بلکه علم بوجود قوابل هم باید تا علم بمتجددات حاصل
شود و هر چند علم به اوضاع از طرق یقینی حاصل توانند شد معرفت
تاثیرات این اوضاع جز بتجربه و استقرا و حدسی که مقتضی ظنون
است ممکن نباشد و معرفت حال قوابل از معرفت احوال اجسام دشوارتر
حاصل شود که مبتنی است بر احساس و تجارب و قضایایی که بحدس معلوم شود
و از این جهت فرمود که علم النجوم منک و منها اشاره است بمعرفت قوابل — و منک که
و کیفیت تاثیر اوضاع در قوابل و منها اشاره است بنوعی از اوضاع
فلکی اند و وجود افعال موقوف بر حصول آن اوضاع است مثلا
چون دلیل فلکی اقتضای سردی هوا کند ناظر در آن دلیل باید
در بلاد گرم سیر در فصل تابستان حکم بنقصان حرارت هوا
کند و در بلاد سردسیر در فصل زمستان حکم بسرمای با فراط و
توابع آن کند و این اختلاف قبول قوابل است و اگر چه در هر دو
دلیل سماوی یکسان است و تقدیم قسم اول بر دوم بسبب تقدم اجسام

حاسس کم است برادیگر ادراکات و ابو احمد بن یوسف از شارحان
آنکه از تقدمه معرفة بود و الهام یا کهانت و خواب راست
معلوم شود از قبیل قسم اول شمرده و ابو علی بقوله منک اشارة
بدان قسم کم است و این سخن مطابق آن عبارت نیست
چه این سخن قسمی تواند بود از آنکه علوم نجوم بدان اطلاق کنند
و ابو العباس گفته است که مرتبه نفوس بالاتر از مرتبه اجسام است
و نفوس ملکی و انسانی حرکت محرک افلاک است و بواسطه نجوم
و افلاک موثر در ما و یک بواسطه موثر در ما از آن مرتبه اند
پس منک و منها اشاره باین دو تاثیر است و این معنی از نیز
پس بعید است کلمه دوم ولیس للعالم ان یعیش بصورة الانفعال الشخصیة
کما لیس للحاس ان یتبل وهذه المحسوس الشخصیة لکنه
یتبل صورة موافقة لها فی الجنس وهذه حال من تقضی علی
العنصر بکیفیته فانه لا یستطیع ان یدل علی الصورة التی فی
الفاعل والیقین مع هذه الصورة فاما الحدس فهو من جهة
العنصر والقابل فیکون احد صور الحکم فی هذه الصناعة
وغیرها وما یجری مجریها انما یکون بین الیقین والحدس وهذا
فیما غلب علیه استقراء الطبایع وضعف التاثیر ترجمه
حاسس محسوسات بحصول صورتی یا کیفیتی تواند بود که در حاسه

حاصل

17

حاصل شود مانند صورة یا کیفیته که در محسوس باشد مثلا حرارتی
که در حاسه لمس حادث شود از مجاورت آتش شبیه باشد بحرارة
آتش و بدان حرارت ادراک حرارت آتش کنند چه اگر
حرارة آتش در حاسه حاصل شود حاسه حاصل سوخته شود و از
حاسس باز ماند و همچنین در حاسه شم و ذوق و در سمع
کیفیتی که از قرع در هوا حادث شود و هوا آن کیفیت را
بسمع رساند در سمع کیفیتی شبیه بدان کیفیته حادث شود
نه عین آن کیفیته چه عرض انتقال نتواند کرد و در بصر دو
رای گفته اند قومی را رای چنان است که ابصار به انطباع
صورتی باشد مانند صورت مبصر در باصره و قومی دیگر
را رای چنانست که ابصار بوقوع شعاع چشم باشد که بمدد
شعاع نیری مانند آفتاب و آتش و بدان بپیوندد بر مبصر
و بر جمله آن هیات که از مبصر در بصر حادث شود غیر هیات
مبصر باشد در حقیقت پس معلوم شد که در همه حواس احساس بحصول
صورتی یا کیفیتی است که در حاسه حادث شود شبیه بمحسوس
و نیز بباید دانست که صورة فاعل مقتضی وجود اثر باشد در قابل
بر سبیل وجوب و اما صورت قابل مقتضی وجود اثر نباشد بل
حصول اثر با وجود او الا بر سبیل امکان بود چه با وجود صورت آتش
احتراق واجب باشد چه فعل اوست و اما با وجود پنبه جز احتراق ممکن نبود

در حاشیه: ودو مذهب — پس بهر تقدیر از آن
در حاشیه: او قابل
در حاشیه: بدر / بی توسط

و چون واقع شود نفعت معینه نبود بلکه فعل فاعلی دیگر بود و از اینجا
گفته اند که علم بعلّت مقتضی علم بمعلول بود چه حصول صورتی مساوی
علّت از آن جهت که علّت بود منفک نتواند بود از حصول صورتی
مساوی معلول و در فواید آن حکم صحیح نباشد و چون این مقدمات
روشن شد گوییم بطلمیوس می گوید درین کلمه آنکه از طریق صناعت نجوم
تقدمه معرفة متجددات یقینی نبود و معنی سخن آنست که عالم بعلم
نجوم اخبار نتواند کرد از افعالی که از اوضاع فلکی صادر شود
بعینها چنانکه قبول شاید کرد که شبیه بود بصورة محسوس
همچنین که بر عنصری بسبب کیفیات او بیت قابل و احوال او در قبول
تاثیر حکم کنند از آن استدلال نتوانند کرد که بر صورتی که فاعل
بحسب آن صورة فعل میکند و حکم بیقین بعد از اطلاع بر آن صورة
میسر شود پس آنکس که نظر در احوال قابل کند بمجرد آن نظر او را
علم یقینی بحصول این متجدد حاصل نگردد نهایت سعی او آن بود
که بحدس وقوف یابد از جهة قابل و احوال او پس بحقیقت صورة
حکم درین صناعت و دیگر صناعتی که شبیه بود به این صناعت
مستفاد بود از بعض مقدمات یقینی و بعض مقدمات ظنی و
حدسی و نتیجه یقینی نتواند بود از بهر آنکه نتیجه تابع اخس مقدمات
بود و این حدس تردد در مواضع صورة نه بندد که استقراء اهل
طبیعة ثابت و تتبع آثار اوضاع در رو غالب شد و در غیر آن

بغیر او رق

علی صورة ... قبول صور ... که

18

مواضع حدس متیسر شده و کذبت تاثیر متابعه آثار میخواهد که دو وقوف
بر وقوع اثر متجدد بطریق استقراء از آن آثار صورة بندد و
حاصل آنست که علم نجوم مقتضی تقدمه معرفة متجددات باشد
مشتمل بر دو چیز است یکی علم به اوضاع فلکی و آن یقینی است
و دوم علم باحوال قوابل در وقت قبول تاثیر اوضاع و آن
ظنی است و بعض از آن که احتمال بهتر شاید حدسی بود پس
تقدمه معرفة متجددات به این طریق یقینی نتواند بود و درین
کلمه روشن شد که مراد از ممکن و منها در کلمه متقدم معرفة حال
قابل است که از توابع است و تاثیر اوضاع که از فلکیات است
نه تقدمه معرفة بطریق نجوم و بطریق دیگر غیر این صناعت والله اعلم
و در بعض نسخها این کلمه را با کلمه اول یک کلمه شمرده اند و اگر
دو کلمه شمرند مجموع صد و یک کلمه شود و سخن شارحان در شرح این
کلمه زیاده و حشو نبود کلمه سیم فاما الذین یجدون تقدمة
المعرفة من الجزء الافضل فیهم و ان لم یکن معهم من العلم الموضوع
کثیر شیء ترجمه در علم حکمت تقریر کرده اند که انسان مرکبست
از جوهری مجرد که آنرا نفس ناطقه می خوانند و از جوهری مادی که
آنرا بدن انسانی می خوانند و نفس مربوط است به بدن و متصرف
در وی و مدبر او بتقدیر الهی و همچنانکه آثار او در بدن ظاهر است

از بدن هم آثارها به او سرایت می کند و آن ملکات فاضله
و ردیه و احوال دیگر است که اولا عوارض نفسانی گویند مانند
شهوت و غضب و میل بلذات و نفرت از مولمات و حب مال
و جاه و امثال آن و نفس بحسب تجربه مستعد ادراک حقایق و
وصول بمبادی و اطلاع بر مغیبات باشد و بسبب ملکات و
عوارض مذکوره از آن محجوب ماند و اگر نفسی بنفسه مجبول بر
اعراض از آنچه مقتضی حجاب او باشد بر غیب مطلع شود پس هیچ
یک از آن نفوس ابنیا و اولیا باشد و اطلاع بر غیب بطریق
انتقاش باشد بنقوشی که در عقول و نفوس سماوی که مبدا
حرکات و افعال اجسام سفلی است منتقش باشد بر مثال
انعکاس از آینها بدیگر آینهای که متحاذی باشند و اگر گاه منغمس
شود در امور بدنی و گاه ملتفت شود بدان طرف بمثابت
نفوس کاهنان باشد که چون شواغل بدنی را دور کنند و با عالم
حقیقت رجوع کنند اطلاع یابند بر بعض از مغیبات بحسب
استعداد و باشد که چون مستعد اطلاع شود از جهت توجه بدان
عالم بمخصص محتاج شوند که بر جای خاص دون دیگر احوال
واقف شوند و آن مخصص یا فکر باشد که در ضمیر انسان
سانح شود یا آوازی که از بیرون بشنوند یا امری که متجدد شود

شود در آن حال یا چیزی که در سایه ازان مخیلت یا در سخن او
احساس کنند یا بدیلی بجوئی از اوضاع کواکب تمسک کنند و بآن
امر متجدد بر مطلوب استدلال کنند و خوابهای راست که مخبر بود
از غیب همین حکم دارد چه نفس در آن وقت از تدبیر بدن
اعراض کرده باشد و مستعد شده و انتقاش با نقوش آن عالم
پس منتقش شود بنقشی خاص که فکر او در بیداری مخصص
آن نقش باشد از جمله نقوش ممکنه و این صنف مردم منقسم
شوند بدو قسم یکی آنکه مجبول باشند بر مطالعه آن طرف
و اعراض از این طرف و ایشان کسانی باشند که در نظر مردم
واله و بی خویشتن نمایند و از ایشان سخنان شنوند
مخبر از غیب و دیگر قسم کسانی اند که گاه بدین جانب ملتفت
باشند و گاه بآن جانب و بحسب اراده خود از طرفی بطرفی انتقال
توانند کرد و معنی سخن بطلمیوس بعد از تقریر این مقدمه آنست که کسانی
که بمقدمه معرفه از جزو افضل یابند یعنی از نفس ناطقه ایشان بیقین بهتر
رسند و بان نزدیکتر باشند بقوة الهی که در ایشان مرکوز باشد و لکن یعنی نفس ناطقه
استعداد انتقاش باشد بنقوشی که در مبادی متجددات حاصل باشد که آن
نفوس مقتضی وجود آن متجددات باشند و چون علم بعلة مقتضی علم بمعلول

شود آنچه آینده از غیب معلوم شود واجب الحصول بود پس یقین بود
دانچه گفت واگرچه با ایشان از علم موضوع جهت تقدمه معرفت جهت
یعنی علم احکام نجوم زیادت جزئی نباشد مراد آنست که ایشان از غیب
اطلاع یابند و اگرچه از نجوم بسیار ندانند پس اگر کسی را گمان افتد
که در کلمه اول ممکن باز ایستاد منهاست و گفته این طایفه اوّل گفته است
آن گمان خطا باشد چه درین صورت اغلب ممکن است و منها آنست
یا آن اندک است و بنابرین تقدیر تقدمه معرفت باشد درین موضع
منقسم ممکن منها نه علم نجوم که مطلوب از آن تعلم آن تقدمه معرفه
باشد و این منافی قول کلمه اول نباشد پس معلوم شد که این گمان باطل باشد

کلمه چهارم اذا طلب المختار الافضل فلیس بینه وبین المطبوع
فرق ترجمه مختار و مطبوع متقابلان باشند مختار کسی بود که بر
فعل و ترک کاری یا بر هر دو فعل متقابل مانند عدل و جور قادر باشد
و بسبب اراده یک طرف را ترجیح دهد و مطبوع کسی بود که بطبع مجبول
باشد بر میل بیک طرف تا آن طرف ازو صادر شود بی التفات
بطرف دیگر و معنی این کلمه اینست که اگر کسی او را اختیار توجه باشد وقتی
یا بر مبادی و وقتی یا بر امور بر میل چون توجه کند به اراده
جهت مبادی و او را از آن جهت علم بمتجددات پیش از تجدد حاصل
شود و اگر کسی مجبول باشد بر مطالعه مبادی و از آن جهت عالم باشد بمتجددات

بمعنی مجبول و مجبور

پیش از تجدد میان ایشان فرقی نباشد در معرفت متجددات بلکه
اطلاع هر دو بر آنچه موجود شد باشد از امور غیبی یکسان بود والله اعلم

کلمه پنجم المطبوع فی الشیء هو الذی یوجد دلیل ذلک
الشیء قویا فی مولده ترجمه از آنچه در پیشتر گفت معلوم
که بعضی مردمان مطبوع اند یعنی مجبول اند بر معرفت غیب و بعضی غیر
مطبوع که باکتساب و توجه ارادی بدان مرتبه میرسند اینجا
حکمی عام میان که و گفت که هر کسی که بطبع از نوادر از امور صادر
شود بی تکلف کسبی و تبشر تحصیل موجب بدان امر دلایل آن امر
در حال قوی حکم باشد در وقت ولادت او یعنی در طالع او و قوة
کواکب بعضی ذاتی بود و آن مانند بودن در خانه و شرف و حد و مثلثه
و وجه و تشریق و تغریب و امثال آن بود و بعضی عرضی بود
و آن مانند بودن در حیز و وتد یا مایل وتد یا فرح و اما معرفت
ادلا چنان بود که مثلا اگر زحل قوی بود آن کس بطبع عمارت و زراعت
خواهد و اگر مشتری قوی بود عدل و قضا و وزارت خواهد و اگر مریخ
قوی بود شجاعت و سواری برو غالب بود و اگر شمس قوی بود تکبر
و تسلط و اگر زهره قوی بود لهو و زینت و اگر عطارد قوی بود کتابت
و حساب و اگر قمر قوی بود تقلب در امور و تطلع آثار و اخبار سعو

کلمه ششم النفس المطبوعة فی تقدمة المعرفة احکم علی تواتر النجوم و تکون

ثوالث النجوم ویکون اصاباتها فیها اکثر من اصابة کثیر ممن یحکم علی النجوم
الثقها در بعض نسخها ثوالث النجوم است **ترجمه** ثوالث نجوم احداث
هوایی را گویند که در آثار علوی ذکر کرده اند مانند باد و ابر و هاله و قوس
قزح و نیازک و شهب و صواعق و رعد و برق و امثال آن و دلالت
آن بر متجددات مانند دلالت بعضی از یک معلول علتی بر دیگری معلول
همان علت چنانکه از شعاع بر حرارت و نقش مطبوع است که گفته آمد
که حصول بعضی بر توجه بطرف مبادی و چون نفس را اندک دلیلی کفایت
بود در حکم متجددات چه اطلاع بر عجایب او را بقوت بعضی بود در تخصیص
مطلوبی معین او را بحضیض احتیاج باشد که مقتضی توجه بعضی با آن مطلوب
چنانکه گفته آمد پس از معلولی بمعلولی مناسب نقل تواند کردن و در غیر
ایشان این جنس استدلال بسیار بود چنانچه بعضی بادها دلیل بود بر باران
و بعضی دلیل بود بر خشکی هوا و بعضی حالات دلیل بر صحو هوا و بعضی
بر باریدن که و امثال آن چنانکه تر دیک اهل دریا و دهقانان
و غیر ایشان مشهور است و معروف و چون دلیل معلول بر معلول
دیگر ضعیف‌تر بود از دلیل علت بر معلول چه دلیل معلول بر
معلول مرکب بود از دلیل معلول بر علت و از دلیل علت بر معلول
دیگر اصابت نفس مطبوع که اتصال بمبادی او را ملکه است در استدلال
ضعیف‌تر از جهت قوت ذاتی او زیادت از اصابت دیگر نفوس می تواند

متجدد

یعنی برهان لمی

برهان انی

اشارت است بنفس مطبوع که حاصل آنکه اصابت

بود

۲۱

بود در استدلال قوی‌تر از جهت ضعف آن نفوس در اطلاع بر جزئیات
کلمه هفتم قد یقدر المنجم علی دفع کثیر من افعال النجوم اذا کان
عالماً بطبیعة ما یؤثر فیه وطالعاً للفعل قبل وقوعه قابلاً لحمله **ترجمه**
پیش از این گفته آمد که فعل تام نشود الا بفاعلی که تاثیر کند و قابلی که متاثر
شود و معلوم است که قابل تاثیرات اوضاع فلکی اجسام و نفوس ارضیات
و مارا در بعضی از این اجسام و نفوس قدرت تصرف است پس اگر منجم
قوت تاثیر علویات شناخته بود تواند که قابلی را که محل تصرف او بود
مایل گرداند بقبول تا اثر فاعل در وی زیادت شود از اعتدال یا
بمقاومت ولاقبول تا اثر فاعل در وی کمتر از اعتدال بود چنانکه
کسی داند که سرما در زمستان سخت خواهد بود آلات دفع سرما مستعد
گرداند تا سرما در وی آن اثر نکند که در کسی بی استعداد که این استعداد
نکرده بود و همچنین اگر خواهد که تاثیر سرما در چیزی زیادت بود از آنچه در مثل
او آن چیز را مستعدتر گرداند قبول سرما را تا سرما اثر زیادت کند
و حاصل معنی این کلمه که منجم تواند دفع بسیاری از افعال نجوم کرد بشرط وقوف
بر طبیعت قابل و قدرت بر تصرف در وی **کلمه هشتم** انما ینتفع
بالاختیار اذا کانت قوة الوقت زایدة علی نقص ما بین القوابین فاما
اذا کان معصرة عنه فلیس یظهر اثر الاختیار وان کان مما یستغل منه مستعداً

[illegible]
الی صلاح ترجمه هر طالع که بهمه دلایل او مسعود و قوی بود آنکس را که صاحب
این طالع بود نظیری نبود در همه سعادات و خیرات و هر طالع که همه دلایل
آن منحوس و ضعیف بود آنکس را که صاحب این طالع بود در سعادت و خیر
حظی نبود و در شقاوت و شر بی نظیر بود و این هر دو یا نادر الوجود بود
یا غیر موجود پس اگر طوالع را دلایل از هر دو صنف بین بعد از تکافی دلایل
خیر و شر بر حالی که بر آن قرار گیرد از اقوام آن دلایل خواهند و چون
اختیاری کنند جهت شخصی آنکس را طالع اصلی بین و طالع کونی با دلایل خاصه
در ایامی که اختیار در آن ایام کنند و هر یک را قوامی بین پس اگر هر دو قوام
در طرف سعادت متساوی باشند و سعادت اختیار موافق با آن ضم شود انتفاع
آن شخص به آن اختیار در غایت کمال بود و اگر در طرف سعادت متفاوت
باشند و سعادت اختیار از قدر تفاوت میان هر دو زیادت بین همچنان باشد
در اول اما اگر در طرف سعادت متفاوت باشند بین از آن اختیار اثر زیادت
سعادتی محسوس نشود و همچنین اگر کمتر از آن بود و اگر چه استعمال اختیار
در آن هر دو صورت مودی باشد بصلاح حالی چه وجود آن اختیار از
فایده فی نفس الامر خالی نبود و بر این قیاس باید که اگر یک قوام
در طرف بود و دیگر قوام در طرف دیگر یا هر دو در طرف نحوست بود در
بعضی نسخها فضت ما بین الزمانین است و تغییر حال بود که اگر قوة وقت
در ابتدای کار ربعی باختیار کوشی ابتدا که باشند زاید بود بر تغیرات الایل

بعد

بعد از آن تا زمان انتها انتفاع بان اختیار بروزی ظاهر شود و آن
کار رضا چنانکه مراد بتمام شود و اگر کمتر از آن بود اثر نوع از آن اختیار ظاهر
نشود و اگر چه از منفعتی خالی نبود بهیچ حال کلمه نهم لیس یصیب الی الحکم
مع تمزیج الکواکب الا العالم بالاخلاق والامزاج الطبیعی ترجمه همچنانکه
عناصر را که کیفیات متضاد است چون ممتزج شوند کیفیتی از میان هم
حادث شود و آنرا مزاج گویند چه از آن عناصر حاصل شود مقتضیات
اوضاع کواکب را نیز با یکدیگر آمیزش باشد تا از میان جمله اثری حاصل شود
که مقتضای مجموع آن اوضاع باشد و در علم اخلاق نیز معلوم شده است
که مبادی افعال ارادی سه قوة است شهوانی و غضبی و نطقی و از اعتدال نیز تعلق
شهوانی خلق پسندیده حاصل آید که آنرا عفت خوانند و از افراط خلقی
ناپسندیده که آنرا فجور خوانند و از تفریط خلق ناپسندیده که آنرا خمود
خوانند و از ترکیبات این اخلاق در تحت شهوانی خلقهای بسیار بود مانند
حیا و رفق و صبر و قناعت و سخاوت و اضداد هر یک از دو طرف و از اعتدال
غضبی خلق پسندیده که آنرا شجاعت خوانند و از افراط و تفریط دو خلق ناپسندیده
که آنرا تهور و جبن خوانند و از ترکیبات این هر سه در تحت غضبی اخلاق
بسیار بود مانند حلم و ثبات و همت و تواضع و حمیت و اضداد هر یک
از دو طرف و از اعتدال نطقی خلق پسندیده بود که آنرا حکمت خوانند
و این حکمت نه آن حکمت بود که اسم علمی از علوم است و از افراط و تفریط

دو خلق ناپسندیده که انرا جربزه و بلّه خوانند و از ترکیبات این
هر سه در رتبت نطق اخلاق بسیار پدید آید مانند ذکا و حسن تعقل و تحفظ
و تفکر بصواب و تذکر و تصرف در معانی و اضداد هر یکی از این دو طرف و این
سه نوع اخلاق را تیر با یکدیگر امیزشهای بسیار باشد و از تالیف این
سه خلق به اعتدال خلقی پسندیده که انرا عدالت خوانند و از افراط
و تفریط دو خلق که انرا ظلم و انظلام خوانند و از ترکیبات این
هر سه در رتبت عدالت اخلاق بسیار پدید آید مانند صداقت و وفا و شفقت
و تودد و تسلیم و توکل و اضداد هر یکی از دو طرف چنانکه علم اخلاق
بر بیان آن مشتمل باشد و در کتب احکام نجوم بیان کرده باشند که هر خلقی از تاثیرات
کواکب و امتزاج نظرهای ایشان حاصل اید پس بطلمیوس درین کلمه بیان
کرده است که حکم بر امتزاج تاثیرهای کواکب نتوانند کرد مگر کسی که واقف
باشد بر ترکیب اخلاق و امتزاج عناصر و تولد مرکبات بر وجه طبیعی از
بسایط تا واقف شود از تاثیرات مختلف بر حصول یک اثر از
مجموع آن تاثیرات کلمه دهم النفس الحکیمة تعین الفعل الفلکی
کما یعین الزراع القوة الطبیعیة بالحرث والتنقیة ترجمه در کلمه
هفتم بیان کرده که منجم دفع بسیاری از افعال کواکب تواند کرد بسبب تصرف
در قابل اینجا بیان میکند که نفس حکیم که داند که حق و حظ هر امری که حادث
شود چه باشد و طبایع مرکبات و متجددات را و مبادی چگونه باشد قادر

نسخه هکذا
الزراع القوى الطبیعیه

قادر باشد بر ترتیب قوابل بر وجهی که واجب باشد تا اموری که متجدد شود
بر وجهی متجدد شود که باید چنانکه برزگر چون خواهد که زمینی مثلا گندم
بار آورد بحرث چنانکه باید بشکافد و اموری که با تجدد آن ملایم نباشد
دفع کند چنانکه برزگر زمین را که خار بار آورد بتنقیه انرا از خار
پاک کند و حاصل این حکم آنست که هر متجدد را فاعلی و قابلی باید
چنانکه گفتیم و هر چند فاعل فلکی از تصرف اهل این علم خارج است بسیار
قوابل در رتبت تصرف ایشانست پس چون متصرف حکیم باشد هر یکی را
چنان تدبیر کند که حادث ملایم اراده او باشد والله اعلم کلمه یازدهم
الصور التی فی عالم الترکیب مطیعة للصور الفلکیة لهذا رسمها اصحاب
الطلسمات عند حلول الکواکب فیها لما ارادوا عمله ترجمه
صور فلکی چهل و هشت صورت میخواهد که چندان از ثوابت متصور گشته اند
بیست و یک در شمال و دوازده بر منطقة البروج و پانزده در جنوب یا صور
درجات که اصحاب طلسمات گفته اند که با هر برجی یا هر درجه صورتی
طلوع کند و بصور عالم ترکیب نباتات و حیوانات میخواهد و این حکم که
درین کلمه یاد کرده است اصلی است که اصحاب طلسمات بنای علم خود بر آن
نهاده اند مثلا در وقت طلوع صورتی یعنی ظهور او از تحت الشعاع افتاب
یا طلوع جزئی از اجزای او بر وصفی مناسب آن عالی نقشی بکنند که بزعم ایشان که مادی

در عالم

مدعا از

[illegible]

می‌خواهند ازان جنس حیوان یا نبات حاصل شود چنانکه رقیه کژدم
و مار نویسند بوقت طلوع عقرب و حیه و بر جمله از مطالعه کتب
اهل این صناعات تفاصیل اعمال ایشان معلوم شود پس بر تقدیر حصول
مراد از هر حیوانی بوقت طلوع صورة آن حیوان یا رسیدن کوکبی
بدان صورت که بدان ماند چرا که حیوان یا این نبات در زیر عالم
مطیع آن صورت است از فلک و در اختیارات ازین کلمه نفعی باشد
چنانکه تعلیم را برجی اختیار کند که بر صورت مردم باشد و دفع موذی را
برجی که صورت آن موذی بود کلمه دوازدهم استخدم النجوم
فی الاختیارات و استعملها فی المواضع الذی یلیق بها کما یستعمل
الطبیب الحاذق من السمومات فی الدواء و المقدار الکافی ترجمه
اطبا در ادویه مولفه مخدرات بکار دارند دفع ایلام را و بر وجهی
با تریاق چیزی دفع مضرت مخدرات کنند اگرچه مخدرات را از
سموم شمرده اند همچنین منجم باید که در اختیارات نحوس را بکار دارد
در مواضعی که بدان لایق بود مانند خانه دوازدهم در دفع اعادی
و هشتم در دفع خصوم و انرا از دلیل مطلوب و خانه مطلوب دور دارند
و از اوتاد ساقط و زایل کرده باشند تا در حصول مقصود خلل نکنند
کلمه سیزدهم لا یستعمل الاختیار الا بعد تصحیح الرأی فی طبیعة

و تعرف ما یبلغه قوة الاراده منه لان سبب القوة الفلکیة فی
المکونات و کذلک ینبغی ان تتکلم مع ما قدمت القطع علیه و لا
تصرف فکرک الی الطبیعة الفلکیة وحدها فیکون کمن یقرأ کتابا
لا یعرف لسان اهله و لیس یثق بما جری بهذا المجری و بهذا التفکر
فی الطبیعة الفلکیة وحدها ترجمه از اختیار معلوم کرده باشی و رای تو بران
قرار گرفته و دانسته باشی که قوه اراده تو در آن مطلوب تا چه
غایت ممکن باشد و این مطلوب حاصل کنی از آن جهة که نسبت
داده باشی میان قوه فلکی و حدی که قابل را مقرر شده در امکان
قبول تاثیر فلکی مثلا کسی اختیار کند جهة طلب فرزند و ندانسته
باشد که فرزند از و در چه سن آید و که شرط و در چند مدة و چند عدد
دارد چه کس چه اگر این معانی در قابل معنی نباشد طمع داشتن کلی
این شرایط و در جنس رعایت آن بمجرد اختیار فلکی از هر آدمی
در هر سن که باشد بر هر وجه که باشد در کمتر مدة چندان عدد
در خیال آید از هر آدمی که با او جفت شود حاصل آید ان طمع محال
بود و همچنین باید که در آنچه در بیشتر از ان وقت اختیار کرده
نظر کند که چند بار خواهد و چه قدر از هر اختیاری مطابق اراده
آمد و چندان چند بود تا بران قیاس کند مطلوب چه قدر اسیر هم
اندیشه در طبیعة فلکی تنها مکن بی آنکه جانب قابل و مقدار امکان

قبول دروی اعتبار کنی چه اگر مثلا تو منکر کسی شوی نامه خواهد
وان لغت را نداند که نامه بدان لغت نوشته باشند چه بر آنچه
نه برین قاعده بشد کنیم اعتمادی نباشد و اگر حکم کنند اعتبار را
نشاید کلمه پنجاه و دوم المحبة والبغضة یعدلان الحکم عن الاصابة
وظهور النفس یصغر العظیم واخفاؤها یعظم الصغیر والصواب ترجمه
محبت اقتضاء چیز خواستن کند بمحبوب و مبغضه اقتضاء ضد چیز خواستن
بمبغوض پس محب و مبغض دراینچه متعلق بمحبوب و مبغوض داشته
بشد از میل خالی نباشند و اگر چیزی اقتضای طالع ایشان باشد
محب دران میل بزیادت کند و مبغض میل بنقصان و در
معکس بسر کرده حکم کند بر طالع کسی باید که از محبت و مبغضه انکس
خالی شود همچنین طبیب علاج کند و حاکم قضیت حکومت و چون
از حکم دیگر که بعد از ان علت ان حکم بیان کرده به انکه ظهور نفس
یعنی میل روح حیوانی از باطن برون بظاهر بزرگ را خرد شمرد
و اخفاء نفس یعنی میل روح از ظاهر بباطن خرد را بزرگ شمرد
و ظهور نفس حالتی بود که در حال خشم و تشنجه و دفع محنته و امثال
ان حادث شود در حیوان چه دران حال خواهد چیز ملایم را قوی
گرداند و منافر را دفع کند و اخفاء النفس حالتی بود که در حال خوف
و جبن و حذر و دشمنی و امثال ان حادث شود چه دران حال منافر

العدول عن الحکم لها اعراض
از طرفان العکس
ممنوع

٢٥

منافر را بیشتر از ان در حساب گیرد که باشد و ملایم را کمتر از آن
پس باید که منجم در معرض ان بشد حکمی کند در حال اعتدال بود
از عوارض مقتضی میل بشد خالی بود کلمه پنجاه و سیم اذا وعدت
القوة الفلکیة بشیء فلا تستشهد علیه بثوانی النجوم و در بعضی نسخها
بتوالی النجوم بود ترجمه پیش ازین گفته آمد که ثوانی نجوم دلایل
سفلی اند ما تتدا آثار علوی و غیر ان و اینها امارات را می خواهد یعنی
چون اوضاع فلکی اقتضاء کند داوری کنند نگاه کن اگر امارات
یابد و یابی ان امارات برای گواهی بشد بر حکم فلکی پس تا علم حاصل شود
بیار خواندن از حکم مثلا اگر اوضاع فلکی اقتضا کند به بیماری بسیار
در بهار و در زمستان متقدم امطار بسیار حادث شود ظن غالب
شود بوقوع بیماری در بهار و برین قیاس کلمه پنجاه و چهارم
اکثر ما یکون خطاء المنجم اذا کان السابع وصاحبه منحوسین ترجمه
طالع دلیل سایل بود و سابع دلیل مسئول پس چون در طالع سوال طالع
سابع بود سابع و صاحبش منحوس بود دلیل بود مسئول یعنی منجم بر
حال که باید نباشد و چون چنین بود در رای او خطای بسیار متوقع باشد
و این حکم خاص است بطالع سوال مشروط به آنکه سوال از امور نباشد
منسوب بود بسابع مانند خصومت و حرب و تزویج و شرکت چه
دران صورت گذشته سابع و صاحبش خاص نباشد بمسئول کلمه پنجاه و پنجم

و این ثوانی نجوم است

طوالع اعداء الدولة من البروج الساقطة من طالعها وطوالع المتمکنین
منها اوتادها وطوالع المتصرفین فیها ما یلی الاوتاد منها وطوالع
المدن فما کان منها عند بنائها دل على ما یحدث فیها وما کان منها
عند تسلم ملک ایاها دلت على ما یحدث فی دولته بها وکذلک اذا کانت
بظهور دین دلت على ما یحدث فی ذلک الدین بملک المدینة ترجمه
در اصطلاح منجمین برج زایل دیگر است و آن بازاء وتد و مایلی الوتد
زایل نیز و ساقط دیگر و آن بازاء ناظر نیز و زوایل چهار است سیم
و ششم و نهم و دوازدهم و سواقط چهار دوم و ششم و هشتم و دوازدهم
و از هم ضعیف‌تر دو خانه است که هم زایل نیز و هم ساقط و آن ششم
و دوازدهم است و درین عبارت از بروج ساقط زوایل خواسته است
چه بازاء آن مایلی الاوتاد و وتد نگاه داشته است پس چون خواهند
بدانند که موصوف در دولتی چه مرتبه داشت اگر طالع او از دوله زایل باشد
دلیل سازند که از اعدای آن دولت خواهد بود و اگر مایلی الوتد
نیز دلیل سازند که از متصرفان نیز در آن دولت مانند وزرا
و نواب و عمال و اگر یکی از اوتاد نیز دلیل سازند که از متمکنان
باشد در آن دولت چنین ملوک و ولی عهد ایشان و برین دلیل تنها
حکم نتوان کرد تا دلیل ارباب بیوت در موافقه و مخالفه با طوالع
ملوک و وزراء و اعدا و غیر ایشان با آن منضم نشود واما در طالع

شهرها به وجه اعتبار کرده است یکی طالع بنای شهر و آن دلیل باشد
بر حوادثی که در آن شهر باشد از خیر و شر مادام که آن شهر باشد دوم
طالع استیلاء پادشاه بر آن شهر و آن دلیل باشد برآنچه در دولت
آن پادشاه در آن شهر حادث شود از نیک و بد مادام که آن پادشاه
بر آن شهر مستولی باشد سیم طالع ظهور دینی در آن شهر و آن دلیل
باشد برآنچه در آن دین حادث شود در آن شهر مادام که آن دین
ظاهر باشد و از این طالعها هر چه طالع وقت آن حدوث آن معلوم نتوان
کرد طالع سالی که در آن سال آن ملک یا آن دین ظاهر شود بجای طالع
دین و ملک نگاه دارند کلمه هشتم اذا تولیت السعود مواضع
الخوف جاوزت المکاره من ذوی السلامة وان تطرقت السعود الی تلک
الامکنة او کانت فیها دفعت ذلک الخوف وعلى حسب هذا فقس فی الاربع
التحویلات ترجمه مواضع خوف در مقابل مواضع امن باشد و سعود
مقابل نحوس و از ترکیب این دو با این دو چهار صورت حاصل شود اول
آنکه مستولی بر مواضع خوف سعود باشند و مواضع خوف هشتم باشد
و ششم و دوازدهم چه از اول خوف مرگ و نکبت بود و از دوم خوف
مرض و از سیم خوف از اعدا باشد و بعد از هشتم خوف از خصوم
نیز و از چهارم خوف از عواقب و استیلاء سعود بر مواضع خوف دلیل باشد
که مکروهی متوقع نیز از اهل سلامت نیز چنانکه عدول بر کسی کرد آگاهی دهند

که او را زیان دارد یا خویشان و برادران آن چیزی از حقوق او تلف
کنند دوم آنکه مستولی بر مواضع خوف نحوس باشد و حکمش بر خلاف
اول بود یعنی مکروه از اهل شر و فساد رسد و سیم آنکه مستولی بر موضع
امن و نفع سعود باشند دلیل بود بر آنکه فواید از نیکان و بزرگان
رسد چهارم آنکه مستولی بر موضع نفع نحوس باشند دلیل باشد بر آنکه از
اهل شر و فساد فایده یابد و نظر سعود بدین موضع ضرر بیفزاید
و شر بکاهد و نظر نحوس شر بیفزاید و خیر بکاهد و این حکم بیشتر در
طوالع سوالات باشد و در طوالع موالید هم اعتبار کردن درست باشد
کلمه نوزدهم اسبر طبیعة الشیء وعمره وفعله وانفعاله قبل
تقدیم القضاء علیه ترجمه پیش از آنکه حکم کنی بر چیزی اول طبیعت
اصل آن چیز امتحان کن و بدان و وقوف حاصل کن و همچنین بر
فعل و انفعال از اصل و بر آزمایش بود و شیخ اصل مثلا حکم یا بر
نوع انسان کنی یا بر دول و ملک یا بر مدن و اقالیم یا بر غیر آن
و هر یک را مدتی بقا ممکن بود بخلاف دیگری و دیگر در فعل و انفعال
همچنین مثلا از وقت حکم شیخ را بقا چندان ممکن نبود که طفل را و تولید
از صاحب سنی دیگر ممکن نبود و از ذکور نفع دیگر ممکن نبود و همچنین
در انفعال و آنچه در اصناف نوعی ممکن بود در اصناف نوعی دیگر
ممکن نبود پس باید که حصه هر یکی از انواع و اصناف بکدام عدیه از آنچه

مطلوب بود در حکم معلوم باشد تا حکم صحیح تواند بود و این حکمها از آن
جمله است که تعلق بتامل دارد کلمه بیستم اذا کان النیران
فی دقیقة واحدة وکان سعد فی جزو الطالع فان السعادة فی ذات
الیه وکذلک اذا کان القمر فی دقیقة الاستقبال والسعد فی درجة
السابع ویکون الامر بضد هذا اذا کان النحس فی موضع السعد
ترجمه سهم السعادة را بروز از آفتاب تا قمر چندانکه باشد از طالع بر توالی
همان عدد بشمرند الی که رسد موضع آن سهم بود و بشب از قمر تا آفتاب
بگیرند و از طالع بر توالی بشمرند و متقدمان بشب همچنان شمرندی که بروز
اما متاخران سهم الغیب اعتبار کرده اند و آن بروز از ماه تا آفتاب گیرند
و بشب از آفتاب تا ماه پس هرگاه که آفتاب و ماه در یک دقیقه مجتمع
باشند این هر دو سهم در حقیقه طالع باشند و هنگامی که آفتاب و ماه در
حقیقه سابع بود در صورت اول سعد در طالع مقارن سهم السعادة بود
و در صورت دوم سعد در سابع همچنان و آن مقارنه اقتران کند
در مال وافر باشد و بسیار با افراط چه سهم السعادة دلیل مال بسیار باشد و اگر
نحس در طالع یا سابع بود ضرر و نقصان مال و تفرقه فقر و فاقه
و وقوع خسران بسیار باشد و این حکم در هر طالع اصل و طالع تحویل
و طالع سوال باشد و هر چیز قیاس باید کرد هر جا سهم السعادة مقارن سعدی
یا نحسی باشد از غیر طالع و سابع از متحیره یا ثوابت کلمه بیست و یکم

من تناول دواء مسهلاً والقمر مع المشتری قصر عمله وضعف فعله
ترجمه قمر ینبوع قوة طبیعیه بود و چون با مشتری باشد طبیعت قوی
انسان باشد پس از موثری غریب بسهولت منفعل نگردد و به این سبب
عمل مسهل که دران وقت تناول کنند ضعیف باشد و زهره این فعل
نکند چه در طبع او ترقیق اخلاط و ترطیب بود کلمه بیست و دوم مس
العضو بالحدید والقمر فی برج ذلک العضو مکروه ترجمه هر عضوی که منسوب گشت
به برجی مثل حمل بسر و ثور گردن تا حوت که پای منسوب بود و چون قمر در
برج عضوی بود رطوبات بدن متوجه بدان عضو بود و اقتضای بعضی مواد
کند پس جراحت رسانیدن با حصول رطوبات افزونی و استعداد بعضی
موادی بعضی رسد و بدین قیاس بر طالع است و گردن و پیشانی تا آخر خانهای
دوازده گانه و قمر دران خانه که آن عضو منسوب به او رساند معلوم نباید
کلمه بیست و سیم تناول الدواء المسهل والقمر فی العقرب او السرطان او الحوت
وصاحب الطالع متصل بکوکب تحت الارض محمود وان اتصل صاحب الطالع
بکوکب فی وسط السماء قذف الدواء ولم یستقر ترجمه بودن قمر در
برجهای آبی اقتضای حصول رطوبات کند در ابدان حیوانات و با حصول
رطوبات داروی مسهل را نکایتی زیادت نتواند بود و سیلان اخلاط
به آسانی کند و بهتر آن بود که در صدر زهره بود و اتصال قمر با کوکبی دلیل
حرکت سفلا و دارو باشد بجهة آن کوکب پس اگر کوکب تحت الارض باشد

دارو متوجه با سفل بدن شود و اسهال کند و اگر کوکب بر وسط السماء
بود دارو قصد علو کند و بقی بر آید و بر جمله اتصال بکوکب فوق الارض
در طلب اسهال محمود نباشد اما در تناول داروی قی بر عکس باید و همچنین
قمر بکواکب سفلی در تناول مسهلات محمود باشد و بکواکب علوی غیر محمود
کلمه بیست و چهارم الملابس الجدود مکروه عملها و استعمالها والقمر فی
الاسد و اعظمها اذا کان منحوساً او علی مقابلة الشمس ترجمه مراد از
عمل قطع جامه نو بود و تعبیه خیاطه و نسج را هم مذموم داشته اند و اولی
آنست که نه ابتداء خیاطه کنند و نه ابتدای نسیج اما استمرار در عمل محتاج
نباشد به اختیاری و چون ثبات در جامها مذموم است و استبدال محمود
پس در ابتداء عمل و ابتداء استعمال یعنی پوشیدن و بدان زینت
کردن قمر در بروج ثابته نشاید و ثابت ترین همه اسد است چه سکینة السماء آن
نزدیک گشت و مطالعش در بلاد شمالی بسیار و صورت اسد دال بر
توحش و تسلط و بعد از اسد عقرب ثابت ترین باشد و درین باب
مذموم تر است چه هبوط قمر است و خانه مریخ و بعد از ان دلو که خانه زحل بود
و زحل دلیل تأنی و چون قمر در برج ثابت بود منحوس در شر بیفزاید
و دلیل نامرادی باشد در وقت استعمال آن جامه از مقتضای
طبیعة آن نحس و مقابله آفتاب هم ناشایسته بود چه اقتضای آن
کند که نامرادی از جهة ملوک و سلطان بود
کلمه قمر با دا

~~نظر قمر بود بکواکب امتزاجش با ایشان و نظر مقارنه باشد یا به تسدیس~~

کلمه بیست و نهم مث کلمه القمر فی الموالید الکواکب بعید المولود
سیما کا فیما یدل علیه فان اتفق ان تکون الکواکب قویة فی ذاتها
دلت علی تقدمه فیه وان کانت ضعیفة دلت علی ان حرکته اوی
فی موقته وظهور ما تحرک فیه یکون من تمکن تلک الکواکب فی الاوتاد
الظاهرة وما یلیها والا انتفاع به یکون من جهة ذاتها وعلی هذا فقس
ما بقی من القسمة ترجمه مث کلمه قمر با کواکب نظر قمر بود بکواکب
و امتزاجش با ایشان و نظر مقارنه باشد یا به تسدیس یا به تثلیث
یا تربیع و یا مقابله یا تناظر و ان مث کله در موالید اقتضا ان
کند که مولود سعی دران میکند که طبیعه ان کوکب بر آن دلالت کند
مثلا اگر کوکب زحل باشد برانکه مولود با صبر و وقار و ثبات و تأنی
باشد و اگر مشتری بود دلیل بود برانکه مولود با صلاح و سداد و دیانت و مروة
باشد و اگر مریخ بود دلیل باشد برانکه با شجاعه و قوة و هیبة و تسلط باشد
و اگر زهره باشد دلیل بود برانکه با لهو و طرب و معاشرت و اباقه باشد
و اگر عطارد بود دلیل باشد برانکه با کیاسه و فطنه و ذکا و تمیز باشد و در حال
قوة و ضعف و ظهور و خفا و سعادت و نحوست ان کوکب نظر باید
کرد چه بین قوة ان کوکب دلالة بر انکه تقدم مولود در مقتضا طبیعه
ان کوکب بقوة نظر زیاده ازان باشد بقوة علی وضعف دلالت کنند

التقدم المولود یدل علیه ذلک الکوکب القوی الظاهر الموفق مولده

بر انکه قوة تقدم او بیش زیاده ازان باشد بنظر و همچنین دلیل ظهور ان طبیعه
از مولود تمکن ان کوکب باشد از اوتاد یا ما یلی الاوتاد فوق الارض خارج از
شعاع و دلیل خفاء ان طبیعه در مولود ضد ان باشد و دلیل انتفاع و
تمتع مولود ازان طبیعه مسعود بودن ان کوکب باشد و دلیل انکه مولود ازان
طبیعه انتفاع نیابد و او را خطر و فایده نباشد ازان منحوس بودن ان کوکب
باشد و ترکیب این احوال از هشت نوع تواند بود که از ضرب دو در چهار
حاصل شود و ان هشت نوع اینست اول قوی ظاهر مسعود دوم قوی ظاهر
منحوس سیم قوی خفی مسعود چهارم قوی خفی منحوس پنجم ضعیف ظاهر مسعود
ششم ضعیف خفی مسعود ظاهر منحوس هفتم ضعیف خفی مسعود هشتم ضعیف
خفی منحوس و احکام هر یکی بحسب امتزاج مدلولات مذکور باشد و سعادت
و نحوست اگر بحسب سیارات نباشد بحسب مقارنه ثوابت اعتبار باید کرد
و اگر قمر خالی السیر بود قوة و ضعف و زیادت نور و نقصانش اعتبار
باید کرد و بحسب ان حکم کرد کلمه سی ام کسوف النیرین فی اوتاد طالع
الموالید و تحویلات السنین یفسد طبیعة ذلک البرج و الوقت الذی فیه یکون
نسبته ما بین جزء الطالع و جزء الکسوف علی التوالی الی مائه و ستین
جزوا کنسبة ما بین ابتداء الکسوف و ذلک الوقت الی ما یوجبه جملة
الکسوف من المدة و المدة لکل ساعة من کسوف الشمس سنة و من کسوف
القمر شهر ترجمه کسوف افتاب و خسوف ماه اگر در وتدی باشد از اوتاد

طالع مولودی ضرر رساند ان مولود را در انچه مدلول ان و تد بود
مثلا طالع درتن او و عاشر در جاه و سابع در ازدواج و شرکا
و رابع در اباء و املاک و در دیگر خانها هم برین قیاس الا انکه در اوتاد
خانهای اصل ظاهر تر بود و در اوتاد خانهای دیگر نیز ضرر رساند کمتر
از انکه در اوتاد خانهاء اصل و در بروج در تحاویل سال عالم ضرر رساند
در مدلولات ان برج که کسوف در وی بود مثلا در حمل و ثور
در بهایم و در جوزا و سنبله و میزان و نصف اول قوس و دلو در
نوع انسان و در سرطان و حوت در حیوانات و در اسد سباع و در عقرب
در هوام و در نصف اخر قوس در دواب و از ابتدای کسوف تا اخر
انجلا نگاه کنند تا چند ساعت و دقیقه بود اگر در تمامت مدة از ابتدا
تا اخر انجلا فوق الارض بود و الا ازان مدة ان قدر که فوق الارض
بود بگیرند پس در افتاب بهر یک ساعة مستوی یک سال گیرند و بهر یک
دقیقه روز شش روز چندانکه برآید زمان تاثیر کسوف بود از ابتدا
کسوف تا اخر آن مدة که برآمده و اما معظم تاثیر کسوف در زمانی حاصل
بود ازین مدت و ان چنان بود که اگر کسوف در جزو طالع بود معظم
تاثیر در اول زمان تاثیر بود و اگر در جزو سابع بود معظم تاثیر در آخر
زمان تاثیر بود و اگر کسوف در جزوی دیگر بود میان سابع و طالع
مابین جزوی که کسوف در وی بود و درجه طالع وسط کسوف بباید

گرفتن تا نسبت ان مقدار با صد و هشتاد درجه که میان سابع
و طالع بود مانند نسبت زمانی بود که از اول کسوف بود تا وقت
معظم تاثیر با تمامت زمان تاثیر و ان چهار مقدار متناسب
بود ثالث مجهول پس از سه مقدار معلوم مجهول استخراج باید کرد
یعنی مابین اول کسوف و وقت معظم تاثیر تا ان وقت معلوم شود
و ظاهر سخن بطلمیوس دال بر انست که این اجزا بدرج سوا گیرند
و متاخران بدرج مطالع می گیرند و ان چنان بود که مطالع نیز
بیلد از مطالع طالع کسوف نقصان کنند انچه بر اید بر اجزاء ساعات
نیز قسمت کنند انچه بیرون اید نسبت ان باد دانند چون نسبت
مابین اول کسوف و وقت معظم تاثیر بود با تمامی زمان تاثیر
و ابو نصر قمی طالع کسوف را طالع بود کسوف می گیرد و دیگر منجمان
طالع وسط کسوف گیرند و این درست تر است تکمله پس ده هفتم
بیسر الدلیل اذا کان فی وسط السماء فی کل بلد بمطالع الفلک المستقیم
و اذا کان درجة الطالع بمطالع ذلک البلد و فیما بینهما بمطالع الدرجة
علی حسب موقعها و الموضعین المتقابلین لهما علی حسب ذلک و تسیر
السهام قدما لانه کلما زاد مسیر مبادیها تاخرت
ای علی خلاف التوالی
هر دلیل را که خواهند تسیر کنند دایره عظیم فرض کنند که بدان دلیل
و به دو نقطه شمال و جنوب در افق مولد بین دو قطب دایره اول السموت
گذرد و دایره نصف النهار
ال در جنوب است

بکذرد وان دایره را افق حادث ان دلیل کویند یا دایره تسییر
ان دلیل و چون دایره عظیمه توهم کنند که بر دو نقطه قطب معدل النهار
و دو قطب افق ان دلیل بکذرد یعنی دایره نصف النهار در ان
افق انچه میان قطب معدل النهار وان دایره باشد از جانب اقصر
عرض ان افق باشد وانرا عرض افق حادث خوانند و از تصور این
دو دایره معلوم شود که هر دلیلی که بر افق شرقی باشد افق بلد افق
حادث ان دلیل باشد و عرض بلد عرض افق حادث و لا محاله تسییر او بمطالع
طالع باید کرد در ان بلد و تسییر او چنان بود که هر سال یک درجه
بر مطالع او افزایند انچه حاصل شود با درج سوا کنند تا موضع تسییر او
بر توالی بروج معلوم شود و هر دلیل که بر عاشر یا در رابع بود دایره نصف
النهار بر و کذشته باشد و دایره نصف النهار افق است از افاق
خط استوا دایره افق حادث ان دلیل باشد و ان افق را عرض نبود
و تسییر ان دلیل بمطالع خط استوا باید کرد و هر دلیلی که بر افق غربی باشد
افق بلد افق حادث او باشد و لیکن عرض او در جنوب مساوی عرض بلد باشد در
شمال بود و تسییر او بمطالع ان افق باید کرد بر تقدیر انکه در جنوب بود
یعنی مطالع حمل در جنوب مساوی مطالع میزان بود در شمال و هم بر ین قیاس
در هر برج و هر دلیلی که میان دو وتد افتد اول دایره افق او
بحسب موضع او استخراج باید کرد و عرض افق حادث در جهة عرض

عرض بباید شناخت و بباید دانست که هر دلیلی که در نصف صاعد بود
از فلک یعنی میان عاشر و رابع در جهة شرق عرض او شمالی بود و هر چه در نصف
هابط بود یعنی میان رابع و عاشر بود در جهة غربی و عرض او جنوبی بود پس
بمطالع ان افق تسییر دلیل کردن باید کرد و متاخران تحقیق این عمل بنوبت
کمال رسانیده اند و اما متقدمان بر ان اختصار کرده اند در ساعات
بعد دلیل از عاشر یا رابع معلوم کنند و نسبت ان با شش ساعت
چون نسبت تا ثیر مطالع دلیل بخط استوا و مطالع او بجیب موضع او ما بین
مطالع دلیل بخط استوا و مطالع او ببلد کیرند اگر در نصف شرقی
بود یا مطالع نظیر او ببلد اگر در نصف غربی بود و بحساب اربعه مقادیر
متناسبه مطالع او بجیب موضع او بیرون ارند وانرا تسییر کنند
و این عمل تقریبی بود و بر وجه تسامح و انچه متاخرین می کنند
تحقیقی باشد و برهانی و مطابق سخن بطلمیوس درین موضع و اما تسییر
در سهام که بطلمیوس کفته است از جهة پیش راندن یعنی خلاف
توالی بروج و علت ان کفته است که اگر سیر مبدا سهم زیادت شود
سهم از موضع خود متاخر شود مثلا اگر طالع حمل بود به ده درجه و افتاب
در اول حوت باشد و ماه در نیمه حوت سهم السعادة از افتاب ۱۵ کیرند و از
طالع بیفکنند تا در بیست و پنج درجه حمل باشد پس افتاب مبدا او باشد
و چون سیر افتاب زیادت شود و ماه ثابت باشد میان ایشان کمتر از ۱۵
شود و سهم بران تقدیر سیر بر خلاف توالی بوده باشد اما این سخن علت این دور

نشاید چه اگر تعدیل زیادت سیر قمر گیرند وزیادت آفتاب که متشابهات
وتشابهات آفتاب سهم از ۲۵ درجه بر توالی بزرگ بود واحمد بن یوسف
که شرح ثمره کرده است علت تسییر سهام بر خلاف توالی را چنان گفته
که کواکب را نسبت با فلک مشابه به جزوی است از فلک وچون چو که اول
بر خلاف توالی است سهم را نیز بر خلاف توالی باید راندن پس
طالع و عاشر بر خلاف توالی بایست راند و باتفاق بر توالی می‌رانند
باید راند پس معلوم شد که این تعلیل باطل است و نیز این سخن مناسب
سخن بطلمیوس نیست و هیچکس از منجمان سهم را بر خلاف توالی تسییر
نکرده است مگر و تیر پس طالع و عاشر بود که او را تسییر کرده
بطالع دان بر خلاف توالی بود و این عمل سهم خاص نیست چه اگر
یکی از این اثنا عشر سهم را بر این وجه تسییر کنند درست است که ناقل
سخن بطلمیوس نقل کرده است که او را هیچ وجه محلی نمی‌توان نهاد
کلمه بیست و ششم اخفی ما یکون الشیء عندما یکون دلیله الشمس او
کیشونیه تحت الارض او فی مواضع غیر ذلک لیس له بیته او شرفه او حظ
ویکون اذا کان دلیله سیارا فی هبوطه ای شرفه وهو فی وتد کلام الطبیعة
ترجمه در این کلمه دلیل غایت خفا و غایت قوة بیان می‌کند و غایت قوت را
بیان می‌کند و غایت خفا را سه دلیل نهاده است یکی استتار تحت الشعاع
دلیل خفا بود و غایت آن مجاسدهٔ دلیل با آفتاب بود و دوم بودن
بودن دلیل بود در تحت الارض و غایت بعد وی از خوق الارض تحت الرابع

وسیم نبودن دلیل بود در موضعی که خانه و شرف نباشد و معنی
مشاکله درین موضع مشتبه است چه اگر مشاکله همان معنی نظر بود
که پیش ازین گفته شد هیچ موضع نبود از دوازده برج که ناظر یکی از خانهای
کواکب سبعه نباشد اما در آفتاب و ماه ممکن بود چه سنبله و جدی و حوت و
سرطان بخانه آفتاب که اسد است ناظر نبود و بهر و عقرب و قوس و دلو و جوزا
بخانه ماه که سرطان است ناظر نبود و اما در شرف تنها همچنین چهار
خانه بشرف هر کوکبی ناظر نبود چنانکه ثور و سنبله و عقرب و حوت
بشرف آفتاب که حمل است ناظر نباشد و در دیگر کواکب برین قیاس
و اگر مجموع خانه و شرف اعتبار کنیم در آفتاب سنبله و حوت نه بخانه
او ناظراند و نه بشرف او و در ماه جوزا و قوس نه بخانه او ناظرند
و نه بشرف او و دیگر هیچ کوکبی را برجی نیابند که نه بخانه او ناظر
بود و نه بشرف او پس معلوم شد که اینجا از مشاکله نظر نمی‌خواهد و نیز
مشاکله تشرق و تغرب سعلیات از آفتاب و بر عکس از ماه نمی‌خواهد
والا یکفیه لبیته او شرفه بلکه مشاکله موافقه در طبیعه می‌خواهد
چه اسد مشاکل حمل و قوس است در طبیعت گرمی و خشکی و جوزا و
میزان و دلو مشاکل حمل و قوس اند در گرمی و تری و مباین اسد
بهمه وجه پس مشاکلت بهتر است و مباینت بهتر است از بعض وجوه
دون بعضی و آفتاب را مثلثه نیز مباین خانه و شرف اند

مباینت مثلا وجعت برج دیگر مباین خانه و شرف اند مباینت جزوی
و ماه را هیچ برجی مباین نیست بمجموع خانه و شرف ایشان بمباینت
کلی اما ده برج دیگر مباین باشند بمباینت جزوی و برین قیاس در باقی
کواکب و همچنین مشاکله کواکب خانهای دوازده گانه را چنانکه بیوت
افراح و شمس را نهم و مشتری را طالع و زهره را سابع و برین
قیاس در باقی کواکب و بباید دانست که موالید اگر دلایل خفا حاصل
بود صاحب آن مولود از بیشتر و در بیشتر احوال مختفی بود و این دلایل در
زنان پسندیده در مسایل و اگر دلیل خفا در دلیل مسئله حاصل بود
دلیل مسئله تحت الشعاع و متصل بود به آفتاب یا تحت الارض
و سایر بدایع آن چیز ظاهر نشود و اگر تحت الشعاع و منصرف
بود یا تحت الارض و از رابع در گذشته بعد از اختفا ظاهر شود
و در اختیارات اگر مطلوب اختفا سری باشد باید که متصل باشد
و در رابع تا آن سر ظاهر نشود و اگر مطلوب اختفا شخص بود باید
که منصرف بود و از رابع در گذشته بود از اختفا امید ظهور آن
شخص بود و اما قوة کواکب دو گونه بود یکی قوة ذاتی کوکب یا قوة
عرضی او نه بقیاس با غیری و آن بحسب مواضع مذکور است دیگر
قوة او بقیاس با مطلوبی چنانکه مثلا کوکبی دلیل مطلوبی باشد
در تحصیل آن مطلوب قوی باشد و دلیل این قوة دو چیز است

یا رفتن کوکب از هبوط بشرف چنانکه آفتاب میان میزان و حمل
و ماه میان عقرب و ثور و در کواکب دیگر هم برین قیاس بشرط
آنکه راجع نباشد و دیگر بودن او در وتدی ملایم طبیعت مطلوب چنانکه
اگر مطلوب سعادتی بدنی یا نفسانی بود یا درازی عمر در وتد طالع بود
و اگر مطلوب جاهی بود یا شغلی یا قربت پادشاهی در وتد عاشر
بود و اگر مواصلتی یا مشارکتی یا مفارقتی در چیزی بود در وتد سابع
و اگر ثبات امری یا حصول ملکی یا بنایی یا عاقبتی محمود بود قمر در وتد تأثیر
رابع بود [illegible] الزهره تکسب المولود فی العضو الذی
یکون برجها التذاذا و الکواکب تعطی لها ان تعطی منذ ذلک
هر عضوی منسوب برجی بود چنانکه بیرون اعضای حمل در سر بود حمل و گردن
بثور و کتف و دو دست بجوزا و سینه و دل بسرطان و پشت به اسد
و شکم و آلات تناسل بعقرب و سرین و ران بقوس و زانو
بجدی و ساقها و کعبها بدلو و قدمها بحوت و هر کوکب دال بود بر حالی
از احوال مردم چنانکه زهره بر لذات و زحل بسکون و تانی و مشتری
بر جمال و مریخ بر حرکت و سبکی و آفتاب بر بزرگی و عظمت و عطارد
بر ذکا و انقلاب و ماه بر سرعت و حرکت و چون کوکبی در برجی
بود در ولادت آن حال در آن عضو زیادت بود از آنکه در دیگر
از اعضا پس اگر برجی ملایم بود آن حال در آن عضو برجی محمود

دلیل ان
بود واکر برو جهی غیر ملایم بشد بعکس مثلا زهره در حمل بود مولده
مولود در نظر یا تحسین اشمام یا ذوق یا اسماع بود واکر در ثور
بود لذه او در کردن افزاری بود یا در معانقه واکر در جوزا بود
در انچه بدست داشت و دوستی تعلق داشته واکر در سرطان
بود در انچه در دل و ضمیر داده واکر در اسد بود در تحکم و حد انتقال
واکر در سنبله بود در اکل و شرب واکر در میزان در قصار عمر و تقادم
واکر در عقرب بود در راندن شهوت واکر در قوس بود در علامه
افق واکر در جدی بود در رکوب واکر در دلو بود در استیار که
دل استیلان واکر در حوت بود در حبشی دیار کوی و شاطری و راه
رفتن و بدین قیاس در دیکر کواکب و بروج کلمه سی ام
اذا لم یتفق لک مسده القمر للکوکبین فاطلب مسده لکوکب
من الثابته علی طبیعه مزاجهما ترجمه هر کاه خواهند که صلاحی مرکب
از دو امر که دو کوکب بر ان دو امر دال باشد لذتی برو جه جمیل
که زهره و مشتری بر لذه و جمال دال اند قمر را در اختیار که بدان حال
تعلق داره نکاه کنیم تا بر ان دو امر بر دو کب متصل باشد یا بهر دو مقارن
کدام وقت بر ان وقت را اختیار کنیم پس اگر اتفاق چنین
یافته نشود کوکبی از ثوابت که بر مزاج ان دو کوکب باشد طلب کنیم
و وقت مسده قمر با ان کوکب اختیار کنیم تا مطلوب حاصل شود

کلمه سی یکم الکواکب الثابته تعطی العطایا الی رجه من النبیه
وکثیراً ما یختم لسوء ترجمه چون دلایل مولود قوی حال باشند بقوت تمام
ذاتی و عرضی مولود را ببلند ترین مرتبه از مراتب اهل بیت یا ابنای
جنس خود رساند پس اگر کوکبی از کواکب ثابته در طالع یا عاشر یا
مقارن نیر نوبت یا سهم السعاده باشد مولود را از حد مراتب اهل بیت
و تب ابنای جنس بکذراند و عطاهای بزرگ دهد که نه حد او بود چنانکه
یکی را از بازار بایع بود با پادشاهی یا منصبی بزرگ رساند و باشد که
عاقبت او مذموم شود وان چنان بود که ان کوکب بر مزاج بود
مرکب از مزاج نحس و سعدی و باید که بدانند که کواکب ثابته بر صنف
باشند اول کواکبی از قدر بزرگ باشند و بر طبیعه سعود مطلق باشند
مانند سماک اعزل و نسر واقع و چنین کواکب سعادت مطلق دهند
چون مسده دلیل باشند یعنی بجرم ان کوکب و دلیل بهر یک
افق تسییر باشند دوم کواکبی را از قدر بزرگ باشند یا کهتر از آن
و مزاج ایشان با نحس امیخته بود مانند قلب الاسد و قلب العقرب
و عین الثور و منکب الفرس و چنین کواکب نماینده عطای بزرگ
دهند و اکر تسییر با ایشان رسی قطع کنند و عاقبت عطای ان اداره
مذموم شود و سیم کوکبی باشند که نحس مطلق باشند مانند سماک
وان کواکب هیچ سعادتی نه دهند و جز نحوست نکنند و اعتبار ثوابت

در طوالع قرانات و سالها هم باشد کلمه بیست و دوم العهد فی تعقد
الرجل من اهل بیت الملک علامت کند مولده لهیئة الفلک فی الوقت
الذی قام فیه ذلک الملک ترجمه چون طالعهای مبداء ملتها و
دولتها و جلوس پادشاهان بیاد شاهی معلوم شد هر کسی از ابنای
ان ملت و دولت یا از اهل بیت ان پادشاه بود و طالع او چنان که
ان طالع شد اول را دران ملت و دولت یا در پادشاهی ان پادشاه
حظ بهره تمامتر بوده حاصل شود و اعتبار این حکم از اعتبار دلائل
دیگر در ریاست و فوق قوی تر است و احمد بن یوسف که شرح
این کتاب کرده اورده است که خمارویه بن احمد را که حاکم اعمال
مصر بود پسری آمده و روز نام بر طالعی که منجمان گفتند در آن
طالع ریاست و حهتری نیست یکی از منجمان که نامش صالح بن
الولید التمیمی بود ان طالع را بدید و چنانکه مخبر شد بدانست که
طالع پسر خمارویه است حکم کرد که این زائچه طالع اوست و نیز پدر
نزدیک ده سال حاکمی باید اما حکم او چنان جاری نباشد حکم پدر شر
علت از و پرسیدند گفت طالع او عقرب است و شمس در سنبله
و طالع جد بزرگ او احمد بن طولون بهمین نوع بود و بعد از پدر
همین قدر حاکم شد چنین بعد وفات خمارویه شد و صالح هم وفات
کرده بود حکم او راست امد و چهار دو نوسال و پنجاه و بیست و روز

٣٥

حاکم مصر بود اما چون جد خود حکمش جاری نبود و این حکم بسیار
در یافت شد کلمه بیست و سیم اذا انتهی تسییر دلیل دولة الی
کوکب یوجب قطع امات ملکها او رئیس فیها ذلک کوکب یکون
فی بروج الانتها بتحویل سنته من سنی الدولة فهو یدل علی موت
عظیم منها فی تلک السنة علی طبیعة ذلک الکوکب ترجمه طالع دولتها
و دلیلهای ان دولة از وقت آینده طالع تسییر کنند بمطالع افق
هر درجه را سالی و برج را سی به انتها برانند هر برجی را سالی پس اگر
تسییر بکوکبی قاطع رسد ملکی یا رئیسی بزرگ را از اهل ان دولة قطع افتد
دران وقت و اگر کوکبی نحس رسد کل دلیل دولة شود و انتها به ادر
بزرگی از اهل ان دولة نکبت رسد یا قطع وان کس بر طبیعت ان کوکب
بود مثلا اگر زحل بود پیری بزرگ یا غور تمام و اگر مشتری بود قاضی
یا صاحب منصبی بزرگ و اگر مریخ بود امیری از امرای لشکر و اگر افتاب
بود بزرگی از خاندان ملک و اگر زهره بود دبیری بزرگ و اگر قمر بود
ولی عهدی یا حاجبی بزرگ پس اگر کوکب مشرق یا صاعد بود ان شخص
جوانی بود و اگر مغرب یا هابط بود پیری باشد و ثبات ان کوکب در ته
دلیل حال ان شخص بود و قوتها او از شرف و حظ دلیل بزرگی
و سعادت او دلیل مال و بسیاری و برین قیاس کلمه بیست و چهارم
اتفاق تشخیصین علی شیء مایوجد من دلیل ذلک الشیء فی مولدیهما فان کان

على مستقيما كلمه محمود كان بينهما اتفاق فيه واقواها موضعاً يقوم مقام الفاعل
والرئيس واضعفهما يقوم مقام المنفعل والمرؤس **ترجمه** چون خواهند
كه بدانند حال موافقت ومخالفت دو شخص در صناعتى يا شغلى يا امرى ديگر
دليل ان صناعت يا امرها در هر دو طالع بطلبند مثلاً در وزارت
زحل هر دو را ودر وزارت مشترى هر دو را ودر لشكركشى مريخ هر دو را
وبرين قياس اگر ميان ايشان شكلى محمود بود يا بند بايد تا نظر
مودت وقبول دليل اتفاق هر دو شخص در ان كار بود واقوى در ان دو دليل
دلالت كند بر انكه صاحبش رئيس وحاكم بود بر ان ديگر واگر ميان ايشان
شكلى مذموم بود دليل مجادلات ومخالفت ان دو شخص بود واگر
هيچ شكلى نبود نه موافقت بود ونه مخالفت مخالف **كلمه سى ودويم**
المحبة والبغضاء يوجدان من تدبير مواضع النيرين فى مواليدهما و
من كلمة طوالعهما يدل على المودة والبروج المطيع اشد محبة
مراد ازين سخن انست كه چون موضع شمس يكى بموضع قمر ديگرى
ناظر بود دليل دوستى بود ميان هر دو واگر ناظر بود بنظر
عداوت دليل دشمنى بود وهمچنين اگر طالع هر دو يكديگر ناظر باشند
بنظر دوستى يا دشمنى هر برجى كه مستقيم بود بر ديگرى ان ديگر برج
مطيع بود وصاحبش را محبت زيادت بود از انكه صاحبش مستقيم باشند
واستقلا چنان بود كه چون برج طالع بود بروج فوق الارض

وقفا

بروج مستقيم باشند وگفته اند بروج مطيعه برجهايى بود كه بر صورت مردم
بود يا حمل وثور وجدى باشد بخلاف سرطان واسد وعقرب وحوت
وگفته اند معوج الطلوع مطيع بود مستقيم الطلوع را چون ميانه برين
طالعها
واين برجها اين شكلى ومخالفه نبود ميان ان دو شخص نه دوستى
بود ونه دشمنى وابو العباس گفته است شمس وقمر ان دو موضع يكديگر
بتربيع وحدتى ايشان منسوب بود بتى بسد **كلمه سى وسيوم**
المستولى على مكان الاجتماع فى منتهى درجة وتد من اوتاد مولد كل
كاين فى ذلك الاجتماع من الاشخاص الانسانية وكذلك الاستقبال
ترجمه اصل نمودار بطلميوس كه بدان طالع مولود تخمين معدل گشته
ازين كلمه است وان چنان بود كه مستولى بر جزو اجتماعى يا استقبالى
كه بر ولادت متقدم بود معلوم كنند ومواضع او در وقت ولادت
طالع
بدرجه ودقيقه پيدا كنند كه بدان درجات نزديك تر بود از اوتاد طالع
تخمين ان مولد را اگر مستولى وان كوكبى بود كه خط او از خط مستولى كمتر بود
در ان جزو يابى مستولى بكار دارند وعمل بدين نمودار مشهور است
ميان اهل اين صناعت وبعضى درجات مصحح مستوليان را بجاى درجات
طوالع ايشان بكار دارند **كلمه سى وچهارم** اذا انتهى كوكب
فى ربع من ارباع السنة الى موضع من تلك البروج الذى اذا حلت فيه الشمس
تحرك الهوى فى كيفية ما كان الكواكب موافق لتلك الكيفية قوية فى ذلك

الربع وعلى هذا فقس ترجمه یعنی چون کوکبی گرم مزاج در تابستان
ببرجی رسد که چون آفتاب بدان برج رسد هوا گرم شود آن تابستان
گرم‌تر از معهود بود مانند مریخ در اسد در تابستان و اگر در زمستان
رسد سرما گرم‌تر از معهود شود و برین قیاس در هر فصلی از باقی فصول
مانند زحل و رجل در زمستان برشده سرما و برین قیاس در دیگر
کواکب ۳۸ کلمه سی و هشتم استخدم بعض الکواکب البیابانیه فی بناء المدن
والمیجرة فی بناء الدور دکل مدینة تبنى والمریخ فی وسط السماء
او کوکب من البیابانیه علی طبیعة فان اکثر منیته المتسلطین علیها
بالسیف ترجمه کواکب ثابته را بیابانی خوانند مانند مردم
بیابان نشین براه افتند و پیراه و به مواضع فرود آمده باشند
چون در اوتاد طالع شهری افتند ثبات و بقای آن شهرها در بسیار
سالها بر حال پسندیده و عدم تغیر از آن حال حاصل شود از
جهة سعادت مزاجها و بطوء حرکات و در بنای سرایها که در آن
ثبات و بقا ممکن نباشد کواکب متحیره که بطالع سعد بیشتر بکار دارند
و چون وسط السماء خانه سلطان است اگر مریخ یا کوکبی از
ثوابت بر مزاج او در وسط السماء افتد متسلطان بر او عاقبت
در آن شهر قتیل شود و همچنانکه عاشر خانه ملوک است طالع خانه رعایا
شود و سابع خانه مخالفان و رابع خانه عمارات و عواقب امور بقاع

۳۷

۳۹ و دیگر کواکب بر مریخ قیاس باید کرد کلمه سی و نهم یکاد ان
یکون من طالعه السنبله او الحوت اقوى الاسباب فی سلطانه
ومن طالعه الجدی او المیزان اقوى الاسباب فی موته ومن طالعه العقرب
او الثور اقوى الاسباب فی مرضه وعلى هذا فقس سایر الطوالع
ترجمه چون صاحب هر سهم و خانه که دلیل بر سببی مقتضی
مدلول آن خانه و صاحب طالع دلیل آن شخص باشد طالع او بیت
پس چون صاحب طالع صاحب عاشر بود هم آن شخص سبب جاه
خود شود و اگر صاحب ثامن بود هم او سبب بیماری خود شود و اگر صاحب
سابع بود هم او املاک خود کسب کند و عواقب امور او اتفاق
افتد و اگر صاحب ثانی بود هم او کسب مال خود کند و همیشه آن جمع
کند و اگر صاحب ثانی عشر بود هم او سبب تحصیل عداوت بهر مردم
شود با خود و این حکمها آنگاه واجب شود که اسباب دیگر با آن
منضم شود و ازین جهة حکم جزم نکرده است و بلفظ یکاد و او لعل آمد
یعنی نزدیک باشد و این لفظ مقتضی ترجیح بیش نبود ۴۰ کلمه چهلم
اذا کان عطارد فی برج زحل و هو قوی فی ذاته اعطی المولود
جودة الفکر فی الاصول وان کان فی برج المریخ اعطی جودة
البداهة والسرعة واقوى الموضعین الحمل ترجمه عطارد فهم و سرعت
روایة و نطق است و زحل دلیل تعمق در معانی و رسیدن بغور افکار

و ثانی در کارها پس چون عطارد قوی باشد بقوت هان ذاتی و در خانه
زحل باشد از طبع زحل استفاده تعمق کند پس فکرهای بصواب کند
در اصول و حقایق امور و چون مریخ دلیل طیش و حدت است
اگر در خانه مریخ باشد بهیچه گویی و سعفه طبع باشد و چون از خانهای
مریخ چهار منقلب گشت این اثر در وی ظاهرتر باشد و عقوبت موجب
ثبات حدة و سبکی اکم کند پس لین اثر زود ظاهر شود و اگر در
خانهای مشتری باشد بفصاحت و تذکیر فایده دهد و اگر در خانهای
زهره باشد بهزل و جنون و مضاحک فایده دهد و اگر در خانه افتاب
باشد سخنهای او از سر تکبر بود و بزرگی و اگر در خانه ماه بود قلة فکر
و تعجیل در سخن فایده دهد و از ممازجة با کواکب حالهای مرکب از مقتضیات ۴۱
طبایع ایشان اقتضا کند کلمه چهل و نهم نسوء حال الحادی عشر
و صاحبه فی قیام ملک دلیل علی ما یلحق وزرائه و امواله من السوء ۱
و علی هذا یکون سوء حال الثانی دلیلا علی اکتساب الرعیة معه
ترجمه ای شر طالع جلوس پادشاه پادشاه دلیل او باشد و حادی عشر
و ثانی عاشر است دلیل وزرا و اعوان و خزاین او و طالع دلیل
رعیت باشد و ثانی اعوان و اموال ایشان پس بدی حال وزرا و ثانی عشر
اموال ایشان باشد و بدی حال ثانی دلیل فساد اموال رعایا و سوء
تدبیر مدبران امور ایشان باشد در آن دولت کلمه پنجاهم اذا تولیة ۴۲

النحوس طالع مولد فان صاحبه یلتذ بالاشیاء البشعة و ربما استطاب
الارایح الکریهة و غیر ذلک مما ینکل بذا ترجمه چون نحوس غیر
ملایم طبایع اکثر اهل نوع‌اند پس اگر بر طالع کسی والی شوند و هیچ سعدی
در آن موضع حظ نباشد و ناظر نباشد لا محاله طبع صاحب طالع مخالف
طبایع اکثر اهل نوع باشد پس لذت از آن چیز یابد که مستنفر دیگران باشد
مانند غذاهای ناخوش و بویهای مکروه و جاهای وسخ و معاشرة با
مردم کریه لقا ناخوش دوست تر دارد از آنچه موجب لذة دیگران باشد
نفرت گیرد پس اگر نحس زحل باشد التذاذ او بچیزهای سرد و سیاه و گران
و صعید و خشن و تاریک و ناخوش طعم و بوی باشد و اگر مریخ باشد بچیزهای
گرم و تیز و تلخ و سوزان و حیوانات موذی و سباع باشد و بدین قیاس
کلمه چهل و سیم احذر تحریة الثامن و صاحبه للخارج و الثانی
و صاحبه للداخل ترجمه بخارج مسافر میخواهد و بداخل کسی که دخول
کند ببلدی یا مسکنی و چون سابع مسافر دلیل مقصد است ثامن
که ثانی اوست دلیل مایحتاج و فواید او باشد در سفر و طالع دلیل اهل
بلد است و ثانی دلیل مال و غذا و فواید او باشد در مسکن پس از این
سبب در اختیار سفر از تحریة این دو خانه حذر فرماید و ابوالعباس
گفته است سابع و ثامن در اختیار سفر معتبر نیست و از تحریة ثامن
احتراز جهة آن فرموده است که ثانی بمقابله او منحوس گردد نه خانه است

کر ان تصور کرده است **کلمه چهل و چهارم** اذا کانت العلة
دالقمر فی البرج الذی کان فیه نحس فی المولد او تربیعه او مقابلته
فانها صعبة و اشد ما ان یکون ذلک النحس فیه او فی مشاکلة
له مذمومة من المقابلة او التربیع و اذا کان فی موضع سعد فهی
سهلة الا ان یکون العلة ملایمًا لطبیعة السعد هذا بعد ان
یمعن النظر فی مقدار العلة کما قدمنا وصفه **ترجمه** در مبداء بیماری
نگاه کن تا موضع قمر کجا باشد اگر در موضع نحسی بود از انچه در طالع
اصل بوده است یا در تربیع یا مقابله او بیماری سخت و هم انجا باشد
یا بر تربیع یا مقابله ان موضع باشد یا قریب او منحوس باشد خاصه اگر بر ان
عضو باشد علتی در دست و تیر اگر طبیعت نحس و برج ملایم ان علت باشد و در بیمار
یا ثابت و اگر در موضع سعدی باشد یا سعدی ناظر بود و به ان بیماری سهل
باشد و سهل تر انکه همان سعد هم انجا باشد یا ناظر به انجا در وقت بیماری خاصه
نظر مقه و انکه سعدی تغیر حال باشد مگر علت از ان جنس بود که ان سعد
اقتضا کند و ان در مشتری مانند ذبحه و خناق و امراض دل و انچه از غلبه
باد و خون باشد و در زهره مانند امراض جگر و معده و اسهال و امراض که
از کثرت رطوبت و فساد ان باشد و باید که اول مقدار علت بشناسی
چه اگر رنجی باشد اندک خطر نبود مانند زکام یا حمی یوم نیز حکم نکنی بسختی
بیماری اگر چه ان دلیل یافته باشی و اگر رنجی باشد در ان خطر عظیم باشد

یعنی او یکون فی برج البرج الذی کان فیه نحس فی الطالع الاصل او فی مقابلته

یعنی در برجی بود در طالع نحس در ان ... در تربیع ... سعد ... در تربیع ... نحس در مقابله او

مانند تب دق و سل و ذبول بسر حکم نکنی بسهولت مطلق و اگر چه این دلیل
یافته باشی و این از ان جمله است که در علم النجوم منکر و متهاتشی داده اند
کلمه چهل و پنجم الاجتماع علی الاشیاء المستعدة علی المجری الطبیعی فی
الملة تفسدها النحوس و التی علی المجری الطبیعی فی غیر الملة و علی غیر المجری الطبیعی
تفسدها السعود **ترجمه** اجتماع اشخاص نوع انسان باشد بر وجهی باشد
که در طبیعت رخصت باشد و در شریعت و رسم جایز مانند تزویج نظر نحوس در مبداء
ان کار مفسد باشد و ... بد میسر نشود و نظر سعود معاون باشد و اما انچه بر
طبیعت رخصت باشد و بحسب شریعت و رسم جایز مانند زنا یا در طبیعت هم رخصت
نباشد مانند سحق و لواطه نظر سعود در وی مفسد باشد و نظر نحوس شاید
معاون باشد و علت انست که سعود اقتضاء اموری کنند که ملایم جمهور
و مصالح ایشان باشد و نحوس بخلاف این **کلمه چهل و ششم** اذا کان
طالع العلیل علی ضد نصبة مولده و لم تکن السنة انتهت الی ... النصبة
فهو ردی جدا **ترجمه** بطالع علیل طالع مبداء علت میخواهد و بنصبه
نصبت انکه طالع تحویل سال و انتهاء طالع علت سابع یا رابع یا ثامن طالع
اصل باشد و ادا آنکه لف ان اوتاد در سعادت و نحوست و وضع چهارگانه
چنین بود و طالع تحویل سال و انتهاء طالع او موافق و مشاکل طالع
نباشد دلیل نیک نباشد اما اگر طالع تحویل و انتهاء ضد اصل نباشد و طالع
مبداء علت موافق اصل و سعود ضرر بر ان ضد نباشد **کلمه چهل و هفتم**

زیرا که حکم ... از ... در رد و قبول تمام است

كل مولود لا يكون طالعه او ادلته في بروج ذات الصورة الانسية فصاحبه
منقبض من الناس ترجمه چون موضع صاحب طالع و هیلاج
بروجی باشند که بر صورت مردم باشند مانند سنبله و نیمه اول قوس
و مثلثه هوایی با مردمان مستانس بود و اگر هیچکدام نباشند صاحب
متوحش بود از مردم و منقبض پس اگر بر جایی باشند که بر صورت بهایم
بود با انقباض و متذلل بود و اگر بر صورت سباع بود متکبر و متسلط
بود و اگر بر صورت حیوانات آب بود از مردم منفور و گریزان
بود کلمه پنجاه و نهم اعظم السعادات في المواليد من الكواكب الثابتة
ومن ادلة القران والدستورية ومكان سهم السعادة الدولة في طالع
ترجمه چون کواکب ثابته در برج طالع سعود باشند یا بجرم در نفس طالع یا عاشر
یا مقارن صاحب طالع یا هیلاج باشند و طالع و تدبیر بود از او تا
دولت یا طالع قران اصغر یا اوسط متقدم و دستوری باشد و آن
بودن کواکب علوی در تشریق آفتاب و کواکب سفلی در تغریب
آفتاب و در ماه بعکس و سهم السعادة که در طالع دولت افتاده بود
در طالع مولود بود سعادات بزرگ اقتضا کند و این از نسخه احمد
بن یوسف و ابو العباس کلمه سی و ششم است و اینجا عدد کلمه متفاوت
است کلمه شصتم اذا وقع في مولد نحس مكان سعد في مولد
اخر دل على ان مكروها يلحق من في مولده السعد ممن في مولده النحس

بر بودن علویه در تغریب ماه و سعیده را برای او

۲۷

ومنع المكروه من طبيعة الامكنة وعلى هذا ايضا كل ما وقع في القسمة
ترجمه این حکم را چهار قسم است نحس در مکان نحس و نحس در مکان سعد و سعد
در مکان نحس و سعد در مکان سعد و در قسم اول هر دو شخص یکدیگر را مضرت
رسانند و در قسم دوم و سیم صاحب نحس بصاحب سعد مضرت رساند
و صاحب سعد باو منفعت رساند و در قسم چهارم هر دو بهم منفعت رسانند
و منفعت و مضرت بحسب طبیعت سعد و نحس بود چه مشتری جاه و حشمت و مال دهد و زهره
لذت و الفت و انس و مودت و زحل کبر و حیله و خدیعه و نکایت
و مریخ ضرب و قتل و صلابت و تسلط و طبیعت مکان چنان بود که در طالع
نفس بود و در ثانی مال و در عاشر جاه و بر این قیاس کلمه شصت و یکم
اذا كان عاشر طالع الصاحب هو طالع المصحوب وكان المدبر على
احدهما المدبر على الاخر فكلاهما مودة دامت اقامته معه وكذلك
طالع المملوك اذا كان سادس طالع المالك وطالع الزوجة اذا كان
سابع طالع زوجها وحفظت الشرايط المتقدمة من المشاكلة المحمودة في
دلايلهما دامت الفتهما واستقامت امرهما وقل الخلاف بينهما ترجمه
در این مثالها باشد که منفعت از یک جانب بود چنانکه در مثال اول دیدیم که
در هر دو صاحب طالع را از صاحب عاشر و سادس منفعت بود اما در مثال
سیم هر دو را از یکدیگر تمتع بود همچنانکه سابع خانه زوجه صاحب طالع
بود طالع خانه زوج صاحب سابع است و شرط آنست که میان ستولی

هر یک خانه و مستولی بر دیگر خانه نظر دوستی باشد و قبول از یکدیگر
و هر دو نیکو حال و سعود چه هر گاه که چنین بود میان ایشان سالهای بسیار
امیر شود و موافقه بود و مخالفه کم اتفاق افتد و اگر یکی سعد بود و دیگر نحس
و نظر قبول صاحب سعد را سیرة نیک بود و صاحب نحس را سیرة نه نیک بود
اما موافقه حاصل بود **کلمه بیست و یکم** اذا کان طالع صاحب طالع مصحوب
فان التابع یتأمر علی صاحبه کذلک اذا کان صاحب السادس للمولود فی وسط
السماء یقعد التدبیر من صاحب الطالع کان حسن الملکة تعلی نه و علی هذا فقس
باقی هذا المجری **ترجمه** چون طالع متابع ده عاشر طالع انکس بود متابع
تابع او بود با صاحب طالع متابع صاحب عاشر انکس بود ان متابع بر مقدم
خویش حکم کند و همچنین چون صاحب ششم در خانه دهم است در عاشر
طالع افتد دلیل ان بود که انکس غلامان خود را نیکو و بزرگ دارد و بدین
قیاس اگر صاحب سیم در عاشر طالع کسی بود برادران او برادر بزرگی کنند
و همچنین در صاحب پنجم و چون عاشر قوی ترین اوتاد است و موضع
رفعت و سلطنت است بدین سبب این حکم بر این وجه بود عاشر خاص آمد
و در دیگر خانها هم بر این قیاس توان کرد و از سعادت و نحوست دلیل
جست معا نشر و سعادت معلوم کند **کلمه بیست و دوم** لا تغفل عن المائة
والعشرین قرانا التی للکواکب المتحیرة والنیرین فان فیها علم اکثر ما یقع
فی عالم الکون والفساد **ترجمه** قرانها در میان سیاره افتد صد و بیست

قران بود از ان جمله بیست و یک ثنائی و بیست و یک خماسی و سی
و پنج ثلاثی و همین قدر رباعی و هفت سداسی و یک سباعی اما ثنائی
جهت انکه زحل با هر یکی از شش کوکب باقی شش قران و مشتری با هر یک
از پنج کوکب دیگر پنج قران و مریخ با چهار کوکب و شمس با سه کوکب
و زهره با دو کوکب و عطارد با یک کوکب و مجموع بیست و یک قرانات
بود و اما خماسی بسبب انکه چون دو بیست و یک اند اگر هر یکی از این ثنائیات
اسقاط کنیم پنج باقی هم بیست و یک توانند بود و اما ثلاثی سی و پنج بود
چه زحل و مشتری با پنج و زحل و مریخ با چهار و زحل و شمس با سه و زحل و
زهره با دو و زحل و عطارد با یکی ممکن بود و مجموع پانزده بود و در این پانزده
زحل داخل بود و چون زحل را اسقاط کنیم مشتری با مریخ چهار و با شمس
در سه و با زهره در دو و با عطارد در یکی مجموع ده بود و چون
مشتری را هم اسقاط کنیم مریخ با شمس در سه و با زهره در دو و با عطارد در یکی
و مجموع شش بود و شمس با زهره در دو و با عطارد در یکی مجموع سه بود
و زهره با دو کوکب دیگر در تحت او بیند یکی پس مجموع ثلاثیات پانزده
و ده و شش و سه و یکی بود و آن سی و پنج بود و چون هر یکی از این سه
کوکب در ثلاثی واقع است از مجموع هفت کوکب اسقاط کنیم چهار
باند پس رباعیات هم سی و پنج بود و اما سداسی بحذف یکی یکی
ممکن بود و مجموع که ضعف بیست و یک و ضعف سی و پنج بود یا شش

دیگر صد و بیست بود پس قرانات بر صد و بیست نوع بود و بیشتر
ممکن نباشد و هرچه عدد آن کمتر اتفاق افتد تاثیر او بیشتر و درازتر
بود تا بحدی که گفته‌اند قران سبعه دلیل طوفانات و انقلابات کلی
باشد و قران قمر با دیگر کواکب شنایی که در هر ماه واقع بود تاثیری اندک کند
کلمه پنجاه و سیم موضع القمر في المولد هو الجزء الطالع من الفلك
في مسقط النطفة وموضع القمر في مسقط النطفة هو جزء الطالع
الولادة ترجمه این معنی در این کلمه یاد کرده است اصحاب احکام نمودار
هر کسی که آنرا نمودار مسقط النطفه گویند مبنی بر این است و هرمس در کتابی
جدا و منسوب گشت و آنرا کتاب آساس خوانند این معنی را یاد کرده
و در مولد نه ماهه مکث اوسط مولود در رحم مدت ده دور قمر اوسط
قمر او بود که مدت دویست و هفتاد روز و دو ساعت بود باشد
و گفته است چون قمر فوق الارض بود مکث کمتر از این بود و غایت
نقصان نیم دور قمر بود و آن بحسب بعد قمر از طالع و قرب او
کم و بیش شود و چون تحت الارض بود مکث از این بیشتر
بود و غایت زیادت هم نیم دور باشد پس بعد قمر از درجه طالع
بگیرند و بر سیر وسط هر یک روزه قمر قسمت کنند آنچه بر دو آید
مقدار نقصان یا زیادت بود آن قدر از مکث اوسط نقصان
کنند اگر قمر فوق الارض بود یا بر وی زیادت کنند مکث اوسط

آن مولود بود و با مکث حقیقی تفاوت کند بسبب تعدیل قمر یکمتر از
یک روزه از آن کمتر بود یا از آن بیشتر و چون قمر ولادت بتحقیق بگیرند
و آنرا طالع وقت کنند در مبداء مکث طالع مبداء مکث معلوم شود
و قمر در آن وقت هر کجا باشد طالع مولود باشد و این نمودار مشهور بود
میان منجمان و بعضی عوام گویند که این هرمس ادریس پیغمبر است علیه السلم
کلمه پنجاه و چهارم الطوال تكون ادلتهم في ذرى افلاكها وطوالعهم في
اوائل بروجها والقصار ادلتهم في حضيض افلاكها وطوالعهم في اواخر
بروجها واستعن مع ذلك بتشريق الكواكب وتغريبها ومقامها والبروج
الدالة على الطول والقصر ترجمه دلیل کوکبی را می‌خواهند که حظ او در طالع
تولد بیشتر بود به ذروه موضعی میخواهد که بعدش بحسب خارج مرکز و تدویر از
مرکز عالم بیشتر باشد و بحضیض آن موضع که بعدش کمتر باشد و معرفت ابعاد بمعرفت
نطاقات معلوم شود و در حساب تعدیلات مقادیر ابعاد معین کنند و اوایل
بروج از اول برج باشد تا ده درجه یا و هر که در اول برج افتد و اواخر بروج
بر این قیاس [illegible] که در آخر برج افتد و تشریق دلیل طول باشد و همچنین
سرعت سیر و تغریب و بطوء سیر دلیل قصر و همچنین اقامت و بروج دراز مطالع
دلیل طول باشند و کوتاه مطالع دلیل قصر و طول و قصر پدر و مادر مولود
هم اعتبار باید کرد پس اگر ادلاء طول غالب باشد مولود طویل باشد و اگر ادلاء
قصر غالب باشد قصیر و اگر ممتزج باشد معتدل باشد کلمه پنجاه و پنجم اذا لم

یکی للادلة فی طالع المولود عرض کان نحیفاً واذا کان لها عرض
کثیر کان المولود سمیناً فان کان العرض جنوبیاً کانت الحرکة سهلة علیه
مع کثرة لحمه وان کان شمالیاً کانت ثقیلة علیه ونقرف الادلة فی الرجوع
والاستقامة والمقامین تنتقل الکل ایضاً ترجمه دلیل اگر شمس بود او را (ان الاقامتین)
عرض نبود واگر قمر یا کواکب علوی باشند و یا راس و ذنب جوزهر باشند عرضشان
نبود واما زهره و عطارد را چون سه عرض هست هرگاه که آن عرضها در
جهة مسکن شوند اشیا لا عرض نبود و عدم عرض دلیل اقتضا نحافة
ولاغری مولود کند و وجود عرض اقتضا فربهی و غلظ کند و چون عرض بسیار
بود در غلظ بیفزاید پس اگر عرض شمالی بود و آن در قمر و کواکب علوی آنگاه
بود که هر یک از راس جوزهر گذشته باشند و بذنب نرسیده باشند و در کواکب
سفلی آنگاه که از عروض سه گانه هیچکدام جنوبی نباشند و اگر بیش شمالی زیادت
هست مولود را از فربهی ساده رفتن و حرکت دشوار بود و اگر عرض جنوبی
بود بخلاف مذکور بود حرکت بر وسهل و آسان بود و در کواکب سه گانه مقام
اول و رجوع دلیل ضخامت بود و مقام دویم و استقامت دلیل نحافت و باید که
درین حکم از حال پدر و مادر و جنس مولود درین باب غافل نباشند چه اگر
از جهة قابلیة ماده اثری تمام نباشد کلمه پنجاه و ششم کل بناء یتعلق ادلته
بکوکب تحت الارض فلیس یرتفع ترجمه در اختیار بنا نهادن این
حکم را اعتبار باید کردن یا در هر بنا خواهند که بنا کنند اتصال دلیل

بکوکبی فوق الارض اختیار کنند و غایت او بود که بسمت الراس نزدیکتر
بود و باید که آن کوکب صاعد بود در افلاک و در عرض و در سال دلیل هم
صاعد بود و سعود و اگر بنا پست خواهند اتصالش بکوکبی تحت الارض هابط
و دلیل هابط کلمه پنجاه و هفتم ضرر المریخ یعقد فی السفینة اذا لم
یکن فی وسط السماء والحادی عشر فانه فی هذین الموضعین یتلف
مال السفینة بتسلط اللصوص علیها وان کان الطالع معه هذا منحوساً
بکوکب من الثابتة فی طبیعة المریخ احترقت السفینة بما فیه ترجمه دلیل
صاحب کشتی عاشر و دلیل مال و حادی عشر است و مریخ دلیل متسلطان
و خاینان پس چون مریخ درین دو موضع باشد بوقت عمل کشتی بار کوک درو
دلیل تسلط دزدان کند بر کشتی و مالی که در کشتی باشد و اگر کوکبی از ثوابت
بر طبیعة مریخ مانند قلب العقرب و راس الغول و دبران و منکب الجوزا
با طالع مقارن باشد و این مواضع به ایشان دلیل سوختن کشتی بود
با هر چه در کشتی بود از سبب افراط طبیعت آتش در آنچه دلیل کشتی
است اما اگر مریخ در غیر آن دو خانه باشد ضرر او کمتر بود از آنکه
طبیعت آتش در آنچه تعلق با آب دارد با غلبه آب تصرف کمتر کند
و طالع فکندن در آب و طالع رکوب در وی باشد کلمه پنجاه و هشتم
فی الربع الاول من الشهر والسنة تمد رطوبات الاجسام وفی الربع
الثانی تجزر و علی حسب ذلک الربعان الباقیان ترجمه ربع اول

از ماه یعنی از وقت اجتماع تا رسیدن ماه بتربیع افتاب و ربع اول
سال یعنی از حلول افتاب به اول حمل تا حلول او به اول سرطان
وقت تمدد رطوبات ابدان باشد یعنی از عمق بدن بر روی ظاهر
او بهند و در ربع دویم رطوبات جزر کنند یعنی از ظاهر او بباطن بهند
و ربع سیم مانند ربع اول بود و ربع چهارم مانند ربع دویم و معالجات
ابدان را اهل دریا با این حکم متفق باشد و زیادت نور قمر
و نقصان او و صعود و هبوط او بالا در طول و عرض در این باب تاثیری
تام است کلمه پنجاه و نهم اذا کان السابع و صاحبه منحوسین ٥٩
بعلیل فاستبدل بطبیبه ترجمه این حکم خاص گشت بطالع وقت سوال
از حال بیمار چه طالع آن وقت و صاحبش دلیل بیمار بود و سابع و صاحبش دلیل
طبیب او و چون منحوس باشند دلیل عدم انتفاع باشد بعلاج آن طبیب پس تبدیل
کن طبیب را که مصلحت در آن بود و ابو العباس گفته است طالع بیمار و صاحبش
دلیل بیمار بود و سابع او و صاحبش دلیل طبیب در سوال طالع دلیل طبیب بود
و سابع دلیل بیمار و عاشر دلیل بیماری و رابع دلیل عاقبت او و این سخن
اصلی ندارد کلمه شصتم انظر الی موضع القران الاصغر بین
طالع السنة التی یکون فیها بمقدار ما یکون بینه و بینه من البروج یکون
سنون الی الخطر یکون فیه ترجمه از قرانات مشتری و زحل اول قران را
که در مثلثه نار افتد قران اکبر خوانند و اول قران را که در مثلثه دیگر

افتد قران اوسط خوانند و دیگر قرانات را اصغر خوانند پس از قران
اکبر تا قران اکبر دیگر بگذرد از سال بود و از قران اوسط تا دیگر قران ربع
آن مبلغ بود بتقریب و از قران اصغر تا دیگر بیست سال و طالع
هر قرانی طالع سالی باشد که قران در وی افتد و موضع قران درجه که قران
در آن درجه بود پس ما بین درجه طالع و درجه قران بر تواتر بگیرند هر برجی سالی
حساب کنند و هر درجه دوازده روز و از وقت قران چندان مدت
بشمرند آنجا که رسد وقت وقوع خطر بزرگتر باشد در آن قران افتد
کلمه شصت و یکم لا تقض علی غایب بانه سلک عنه بموت حتی تنتشر بان
بان لا یکون ما سیکون و لا اسیرا و بانه مجروح حتی تنتشر بان لا یکون انه یعید
و دیعة فان القضاء علی جمیعها واحد ترجمه در کلمه دویم مذکور شد که
حاسه ادراک صورتی کند مانند صورت محسوس که حکم کند بر نجوم محکوم علیه
او صورتی باشد بمنزله صورتی که در عالم واقع و موجود باشد پس با این سبب
در حکم مسئله باشد میان مرده و خفته و میان مجروح و فصد کرده و میان
مالک مال و امین بر مال با و سپرده باشند تردید باید فرق شود
که پیر در حکمی استثنا باید کرد اگرچه مشابه آن حکم باشد و از جمله ابراهیم
بن المهدی از وقتی که مامون الرشید پنهان شده بود در بغداد یکی
از منجمان در پنهانی تردد او تردد کردی روزی مامون منجمان را سوال
کرد از موضع ابراهیم ایشان در طالع وقت نظر کردند آن منجم گفته

که در پنهانی با او بود گفته تا طشت بزرگ پر آب آورد و بر تخته بود کرسی
دران میان گذاشته و ابراهیم بر بالای ان کرسی نشسته بود دران حال
ان منجمان که ناظر بطالع سوال بودند حکم کردند که ابراهیم بر کشتی
نشسته و اکنون در دریا است و براه هندوستان میرود والله اعلم

کلمه شصت و دوم الیارین الصحیح للاعلاء وهی الاوقات البحرانیة التی
یظهر فیها انتقال حال العلیل الی خیر او الی شر فی زمان یسیر وهی
کینونة القمر فی زوایا مربع یحیط به الفلک المستقیم والتغیر الذی یکون
قبلها و ینذر بها هو کینونة القمر فی زوایا المثمن والذی قبله هذا هو
کینونة القمر فی زوایا ذی ستة عشر ضلعا فبعد ان یکون حال المریض
جاریة علی الاستواء ولم یعرضه شیء من خارج فاذا وجدت فی هذه
وجدت فیها کونه دل علی انتقال لکن الان یکون الحس
مضادا للعلة وهو فی جیده والقمر فی هذه المراکز یدل علی العلل
الحادة والشمس علی العلل المزمنة وکذالک کل کوکب فیها الکواکب من
الاصلاق ترجمه این کلمه مشتمل است بر معرفة اختیار ایام بحران
در امراض حاده از دیگر روزها چه نزد اطبا چهارم و هفتم و نهم و یازدهم
و چهاردهم و هفدهم و بیستم و بیست و یکم در روزهای دیگر بعد ازان روزها
بحران است و بحران صحیح قید کرده است از جهة انکه بحران در
روزهای دیگر افتد ان بحران به تباهی افتد و بحران مجادله طبیعت بود
الی ماده

با علت و دران اوقات اگر طبیعت غالب شود حال بیمار بخیر انجامد
و اگر مغلوب شود بشر انجامد و چون فلک مستقیم یعنی دایره معدل النهار را
بچهار قسم متساوی کنند دو تربیع و مقابله معین شود کی مطالع و بروج سوا
که اندک شود و بیش و بدین سبب وقت بحران از عین تربیع بیشتر یا پیشتر
افتد و تربیع و مقابله او قاتی است که قمر دلیل حادث عالم کون
و فساد است دران اوقات بسبب عداوت بموضع اصل ناظر شود و چون
موضع اصل ابتدای مرض است و قمر ازان بود در اقتضای مرض که تا شده
موضعهایی که مخالف این موضع باشند اقتضای نقصان و ضعف علت کنند
و مکاوحه طبیعه دران وقت ادا اصلاح بیشتر کنند چه بعضهم بسیار در حال
ضعف آن تدبیر متهور توان ساخت و بدین سبب بحران درین
اوقات نیکوتر باشد و ادا السلامت نزدیکتر کند و در اوقات
غیران پس بحرانهای بزرگ هفتم و چهاردهم و بیستم با بیست و یکم باشد
و چون دور قمر در بیست و هفتم روز و کسری تمام شود و به بیست و هشت
بر ربع اول در روز هفتم تمام شود و نصف در روز چهاردهم و مقدم
و تا خود ساعة بحران ازان روزها خارج نباشد اما سه ربع تمام میان
بیستم و بیست و یکم باشد و بدان سبب مقدم در بیستم افتد و بتاخر در بیست و یکم
در رسیدن با موضع اصل در [illegible] هشتم باشد و بعد ازان دور از سر گیرد
و بقاء علت ان وقت دلیل عسر ماده علت و قلة حرکت لزوجة ماده بود

پس بحرانها برین ضعیف باشند و چون هر ربعی را دو قسم کنند چنانکه هم
فلک بدست قسم که باشند در زوایاء مثمن چهارم بحران نیز وانرا ایام
انذار گویند که هر جزوی ازان انذار کند بحرانی که در ربع افتد
چنانکه چهارم انذار کند بهفتم و یازدهم هم چهاردهم و هفدهم به بیستم و بیست
دیگم و بیست و چهارم به بیست و هشتم و چون هر ثمنی را باز بدو نیمه کنند
تا در فلک شانزده گوشه پدید آید دران اوقات احتمال بحرانها
انذاری می باشند زاویه اول میان ۲ و ۳ باشد و زاویه سیم میان
۵ و ۶ و زاویه پنجم در روز نهم و زاویه هفتم میان دوازدهم و ۱۳
و زاویه نهم میان ۱۵ و ۱۶ و زاویه یازدهم در نوزدهم و زاویه
سیزدهم روز بیست و دوم و زاویه پانزدهم میان ۲۵ و ۲۶
و این اوقات با اوقات هشتگانه تمام شانزده بحران بود
و طبیبان این بحرانات را شناسند از طریق تجربه و علم هر علت
ان نداراند و در بحرانها که میان دو روز بحران باشند
و بر یکی جازم نباشند پس اگر در موضع بحران سعدی باشد بحران
بر زوال علت ادا کند و اگر نحسی باشد قمر دران وقت منحوس بود
به استیلاء علت و ضعف طبیعت ادا کند و هم مقتضی صحت تواند
بود بشرط آنکه نحس سینه حال بود و در حیز خود بود و این بحارین بر استقامت
آنگاه باشد که طبیعت و علت با یکدیگر بر نظم طبیعی باشند و از خارج شیئی

دیگر باید در علة نشود و بیمار را نترسانند اما اگر تغییری علت که بر اول
مرض بوده باشد شتیبی دیگر مضاده طبیعت با علت منضم شود این
ترتیب بر وضع خود نماند و بباید دانست که این بحارین مذکوره
که بر سیر قمر مقدر است امراض حاده را باشد اما امراض مزمنه از سیر
آفتاب دلیل باید گرفت و اوقات رسیدن او بتر دایای شانزده
مذکوره و چون طبایع و اثار دیگر کواکب بمنزله اخلاق حیوانات
نیز معلوم است انرا اتصال به ایشان در اوقات بحرانها حکم باید کرد
بحدوث احوالی مناسب اثار ان کواکب **کلمه شصت و سیم** ۶۳
القمر یحیص الجسد لنا ایاه فی التصرف قمر بهمه کواکب
پیوندد و هیچ کوکب به او نه پیوندد و همچنین تن جانوران از هر
قوه که در جانوران باشد چون غاذیه و نامیه و قوه شهوی و غضبی
و دیگر قوتها متاثر شود و در هیچ قوه مؤثر نباشد پس بدین وجه
قمر را به تن جانوران شبیه کرده اند و دریست علة آنکه در طالعها
بحران حکم کنند قمر را دلیل تن می نهند **کلمه شصت و چهارم** ۶۴
اذا اجعلت دقیقة الاجتماع مبداء مراکز البحران انذر بمعضر
الاهویة فی ذلک الشهر فی زوایا الاجتماع وکان الحکم فیها علی المتوالی
علی زاویه شکل منها فانه یدل علی طبع الهواء بعد تتبع بطبیعة الزمان
الحاضر درین کلمه بحران تغییر هوا را مراد اهل جایی

همچنان که در امراض مزمنه گفته آمد دقیقه اجتماع مبدا ظهور
قمر باشد و شرط تربیع اول قمر با شمس و مقابله او و تربیع دوم مبادی
ارباع همچنانکه در زوایای ربع گفته آمد در باب بحران و این چهار مبدا را
مراکز خوانند و طالعهای هر یکی ازین مبادی و مواقع کواکب در آن
طالع دلیل احوال هر ابتدا در آن ربع و طالع اجتماع نیز هر در هر ماه
و طالع استقبال در نصف اخیر معتبر باشد و باید که از مقتضای
هر طالعی مقتضای طبیعت زمان حاضر استثنا کنند چنانکه اگر
دلیل سرما بینند در تابستان حکم نکنند بسرما سخت لیکن حکم کنند
به آنکه سورت گرما را و همچنین در فصول دیگر این معنی اعتبار
میکنند و قیل الباب الا یعنی انصراف قمر از کوکبی و اتصال بکوکبی
که خانهای هر دو متقابل باشند به انصراف از زحل تنها در بعضی
اوقات تاثیر کنند تمام هر دو جنس طبایع او دو کوکب اقتضا کند
کلمه شصت و پنجم ینبغی ان تنظر عند اجتماع زحل والمشتری فی دقیقة
واحدة الی المستولی منهما صاحبه فلتحکم بقوة طبیعته فی العام و کذلک
تنظر فی العشرین الاجتماع الباقیة فی القران الاصغر ترجمه قرانات
مثنایی گفته آمده است در کلمه پنجاه و دوم که بیست و یک باشد از آن جمله
یک قران مشتری و زحل باشد که انرا چون در اول مثلثات نباشد
قران اصغر خوانند و در وقت مقارنه این دو کوکب نگاه باید

کرد تا مستولی کدام است و نزدیکتر است و مستولی انست که بذروه تدویر
نزدیکتر بود نزدیکتر باشد از دیگری اگر چه بذروه تدویر نزدیکتر اگر
مستولی زحل بود دلیل پریشان شدن جور و فساد باشد در عام خاصه
اگر ضعیف و راجع باشد و اگر مشتری باشد دلیل بود بر خاموش شدن عدل
و صلاح در عام خاصه اگر قوی و سریع السیر بود در استقامت پس حکم
بحسب مقتضای طبیعت کوکب مستولی باید کرد و چون در وقت قران اصغر
اصغر یکی از قرانات بیست گانه باقی اتفاق افتد و مستولی از آن
دو کوکب میسر شود مقتضای طبیعت او در آن مدت که از قران
اصغر تا دیگر قران باشد اعتبار باید کرد و بحسب این حکم در عالم
میباید کرد کلمه شصت و ششم فی قران الاصغر تفصیل قران
الاوسط و فی الاوسط تفصیل الاعظم فاذا تکلمت فی تفصیل فصحح
جملته و لا یعد کلامک اضافیا فانه اضعف الترجیحین ترجمه حکم قران
اعظم واقع در قران اوسط باشد که مقتضای ولایت او مناسب ولایت
قران اعظم باشد پس حکم قران اعظم مجمل باشد و حکم قران تفصیل او مجمل
و همچنین در قران اوسط مجمل باشد که در قران اصغر تفصیل آن مجمل
باشد پس در قران اصغر باید که بر مقتضای قرانها اوسط و اعظم در تفصیل
باشد تا اثر آن نسبت ترانی داد و حکم توانی کرد بوقوع مقتضای آن
ولایت که در مجمل آمده باشد چه اگر واقف نباشد حکم تو موقوف باشد

سعدی قران
مشتری و زحل
در تحویل اول
مثلثات

نیز بر حصول نسبت این معضد بدان مجهول و این نیز هم بنی ضعیف نسبت
باان حکم که بیند از علم بمجاری کند و موقوف نباشد بر شرطی و قیدی بر
حکم جزم نیز پس شرح ضعیفتر حکم مجمل را حکم معضد مقید بود و قوی تر
حکم معضد مطلق یعنی جزم کلمه ششم و ستون اذا تبینت قوة
دلیل حکمة ما نظرا قوته فی طالع تحویل تلک السنة و طالع مسئلة
القران الاصغر والبرج المنتهی الیه لتلک السنة فعلی حسب
قوته فی الجمیع او ضعفه یکون استیلاءه علی الحکم ترجمه کوکب
که در مسئله دلیل حکم بود نیز بر معرفه حال او در طالع الوقت اقتصار
نباید کرد بل حال قوة و ضعف او در طالع سال و در طالع قران
اصغر و در برج انتها از قران اصغر بباید دانست و بعضی طالع
اجتماع یا استقبال مقدم هم اعتبار کرده اند اگر در همه قوی بود حکم
بر وقوع مدلول او کنند و اگر ضعیف بود دران حکم توقف روا
مجال دهند و اگر بعضی قوی باشند و در بعضی کوکبی دیگر از ان قوی تر
بود او کوکبی با او شریک کرده شد در حکم و این اعتبارات خاص
بود بمعظمات امور کلمه هفتم و ستون لا تقطع بالتسییر وحده
دون نقادی عطایا الادلة واستدل علی صحة التسییر بالمنتهی الیه
المولد ترجمه در معرفه عمر مولود تسییر هیلاج کنند هر سال
یکدرجه مطلق از مطالع افق هیلاج بحسب موضع ان جایگه که

پس هرگاه بقطری رسد موضع خوف بود آنگاه نگاه باید کرد تا عطیت
کدخداه چند بوده باشد و چند گذشته اگر عطیت مانده بود حکم
قطع کنند و انتهای طالع و هیلاج که هر سال برجی رود هم اعتبار
٦٩ باید کرد چه اگر انتها هم بموضع قاطع رسیده بود اقتضا تاکید
حکم قطع کند کلمه هشتم و ستون استقر فی کل شیء من القضایا
منقول قوله بمقدار عجز القابل عن قبول جملة صورة الفاعل ترجمه در ما تقدم
رفت که وقوع حوادث بمجرد مقتضای فاعل تمام نباشد تا اولا قابل
نباشد در تاثیر فاعل را قبول کند اینجا میگوید اگر قابل از قبول تمام
اثر فاعل عاجز بود بقدر عجز او از حکم در کمی استثنا کن تا خطا
نکنی مثلا حکمی را اقتضا پادشاهی کند کسی را در حق که آن بنده
و از اولاد ملوک نباشد و حکم بحصول فرزند در مختصر طالع اقتضا
ان کند پیش از ان مکن که کسی را بفرزندی گیرد و بر این قیاس
٧٠ کلمه نهم و ستون اذا کان النحس مشرقا دل علی الآفة واذا
کان مغربا دل علی العلة ترجمه آفت عبارت از مضرتی باشد
که باعضا رسد از خارج بدن و علت عبارت از مضرتی بود که از
داخل بود مثلا از تغیر مزاج و امراض و بعضی گفته اند آفت عضو آن
بود که انفعالش کند و زوالش ممکن نبود چون کوری و کری و زمانت
و علت آن بود که انفعالش نکند شود و زوال ان خلل ممکن بود چون تب و [illegible]

ب وکران کروش و برجای مانده از نقوس و تشریق و تغریب
٧١ انست که در مرضها بیان کرده اند کلمه هشتاد و یکم اذا کان
القمر فی مقابلة الشمس و لایس الکواکب اللطخیه دل علی الزمانه فی
العینین و کذلک لئن وجدت القمر فی الوتد و کان النحسان
شرقیین یطلعان بعده و الشمس فی وتد و النحسان یطلعان
قبلها و هما متقابلان فان المولود تذهب عیناه ترجمه
افتاب دلیل چشم راست و ماه دلیل چشم چپ است و کواکب
لطخیه کواکبی را گویند که خرد و در هم اند چنانکه میان ایشان
تمیز نتوان کرد و انرا هم سحابیات خوانند و عدد ایشان
معلوم است در کتب مذکور و بعضی ثریا را لطخی گویند و بعضی
دیگر گویند چون نیرین متقابل باشند در اوتاد طالع مولود
و مقارن کوکبی لطخی دران چشم باو نیز تعلق دارد نقصانی
مزمن حادث شود و اگر با تقابل هر دو نیر نحس در اوتاد باشند نحسین
بعد از قمر طلوع کنند و پیش از شمس در حد تشریق هر دو چشم مولود
٧٢ برود کلمه هشتاد و دوم اصحاب الصرع هم الذین لا یرتبط قمر
هم بعطارد و لا یرتبط واحد منهما بالطالع فی موالیدهم و یکون
مع ذلک فی الوتد بالنهار زحل و باللیل المریخ و المی بهم ایضا
علی هذا الا ان زحل باللیل فی وتد و المریخ بالنهار یوکد ذلک و خاصة

اذا کان الوتد السرطان او العذرا او الحوت ترجمه بباید که
قمر دلیل جسد است و عطارد دلیل عقل و دانش و کیاست چون بهم
ناظر نباشند و بطالع ناظر باشند دلیل آن بود صاحب طالع
تن و دانش نبود و چون هیچکدام بطالع نیز نظر نداشته باشند این
دلالت قوی تر بود و چون زحل در وتد بود بروز و مریخ در وتد
بشب دلالت قویتر بود پس مولود صاحب صرع بود و اگر زحل
بشب در وتد بود و مریخ بروز آن دلیل مبالغه تر شود پس صاحب
طالع دیوانه بود خاصه که وتد شرف یکی از سعدین یا عطارد
بود و آن سرطان و حوت و سنبله است و این وضع اقتضاء
٧٣ مبالغه کند در حکم مذکور کلمه هشتاد و سیم فی موالید الرجال
اذا کان النیران فی بروج مذکرة فان افعالهم تجری علی المجری
الطبیعی و اما النساء فیعرض فیهن الامر غیر الطبیعی و کذلک المریخ
والزهره فان الجامع یکون علی ذلک و تشریق هذین الکوکبین
یعین علی التذکیر و تغریبهما یعین علی التانیث و زحل یزید
فی الخنا و عطارد یعین علی الانهماک فی الشهوه و علی هذا
فقس اضداد ذلک ترجمه در موالید مردان شمس و قمر در
بروج مذکر و یا در ربعهای مذکر باشند آن مرد در رجولیت تمام بود
و بر عکس چنین در بروج یا در ارباع مونث باشند شبیه بزنان باشند

قوله علی ذلک

الانهماک
الغور فی ...
والادنا ...

و در موالید متعلق زنان چون در بروج مذکر باشند در امور غیر
طبیعی به افراط باشند و در بروج مونث بر قاعده طبیعی باشند
و مریخ و زهره چون در موالید مردان باشند در بروج مذکر
مجامعه بر وجه طبیعی کنند و اگر مشرقی باشند بقوة تذکیر زنان را
حظ تام رسانند پس اگر در بروج مونث باشند بیشتر میل بغلامان
کنند و اگر با این هم مغربی باشند بضد آن بیشتر و با بیشتر کنند تا با ایشان
مجامعت کنند و در موالید زنان چون شمس و قمر در بروج مونث
باشند و در ارباع مونث بر قاعده طبیعت زنان بیشتر و اگر در بروج
یا ارباع مذکر باشند تشبه بمردان کنند و مریخ و زهره در بروج
مونث مجامعه بر وجه طبیعی اقتضا کنند و در بروج مذکر میل بسحق
کنند و از مردان دوری جویند و اگر مغربی باشند در شهوة و میل
بمردان مولع باشند و اگر با آنچه در بروج مذکر باشند زحل ناظر
بشر و مشرقی باشند فضایح از و صادر شود و مجامعت عطارد
در هر باب دلیل مبالغه بیشتر در آن باب و افراط در شهوة
و نظر مشتری اقتضای آن کند که آنچه از مردان و زنان صادر
شود مطابق قانون ملت بود و نظر مریخ بر زهره بنظر غیر محمود
خلاف آن اقتضا کند کلمه هشتاد و چهارم فی ارباب المثلثات
الطالع یبتلی التربیه و فی ارباب مثلثات النیر صاحب النوبه ۷۴

فی النیر یبتلی امر المعیشه و در بعضی نسخها و فی ارباب سهم السعاده
یبتلی العمر بعد ترجمه مدة تربیت چهار سال بود ابتدا از
وقت ولادت و چون ارباب مثلثات طالع در اوتاد و سعد
باشند و یکی از ایشان ساقط بود و تربیت تمام شود و خاصه
مسعود در طالع بود و صاحب طالع نیک حال و از ارباب مثلثات
رب مثلثه اول دلیل یک سال و چهار ماه بیشتر ثلث اول مدة تربیت
بود و رب مثلثه دوم دلیل ثلث دوم بیشتر و شریک ایشان دلیل ثلث
باقی و گفته اند صاحب مثلثه اول دلیل یک سنه بیشتر و صاحب مثلثه
دوم دلیل ثلث بعد از سنه بیشتر و شریک ایشان دلیل سدس باقی
و ارباب مثلثات موضع نیر نوبت یعنی بروز شمس و بشب قمر
دلیل حال معیشه بیشتر اگر مسعود باشند و از نحوس بیکی و در اوتاد
وجوه معیشه مولود بر وجه محمود بود خاصه که دوم مسعود باشد
و صاحبش نیک حال و اگر منحوس بیشتر بخلاف این و قسمه مدة تربیه
بر ارباب مثلثات چنانکه گفته آمد و حال نیر یعنی هم دلیل باشد
یعنی موضع سهم السعاده بر امور معیشه و ارباب مثلثات سهم السعاده دلیل عمر بیشتر و بعضی
از ارباب مثلثات استدلال کنند بر احوال به عمر و در مواضع
دیگر معلوم شده است که دلیل عمر از هیلاج و تسییر او بیشتر و دلیل
عطیه یعنی مقدار عمر از کدخدا و تسییر هیلاج کلمه هشتاد و پنجم

اذا کان المریخ فی بسده الراس الغول ولم ینظر الی درجة القطع سعد
ولا فی الثامن سعد وصاحب النوبة من النیرین مقابل للمریخ او فی
تربیعه فان المولود تقرب بخنقة وان کان النیر فی وسط السماء
صلبت جثته وان تناظرت النحوس من الجوزا او الحوت قطعت
یداه ورجلاه ترجمه راس الغول کوکبی نحس است بر مزاج مریخ
در ثور دلیل کردن باشد چون با مریخ در یک جزو مجتمع باشد و سعدی
ناظر نباشد بازدارنده و سعدی در ثامن حیث الموت نباشد دلیل
بر دفع مرگ نیز بر جای ناپسندیده و نیز نوبت بر مقابله یا تربیع مریخ
نیز این جمله اقتضا آن کند که کردن صاحب طالع بزنند پس اگر آن
نیر در عاشر بود یا تیر دیگری برجه عاشر تن او را صلب کنند و اگر زحل
و مریخ از جوزا و دلیل دستهاست و حوت که دلیل پایهاست
هیکدیگر ناظر باشند دستها و پایهای او را ببرند و اصحاب تجربه این
هر یک مثالها از تجارب خود ایراد کرده اند و ما هم چند جا تجربه
نموده‌ایم خصوصا در باب مقلاس ترک و بعد از پیت و در لطور
پیوست کلمه هشتاد و هفتم اذا کان المریخ فی الطالع کان بوجه
المولود اثره ترجمه مریخ دلیل قطع و جراحات باشد و طالع دلیل
سر و روی پس بودن او در طالع نه بر وجه مجهود و سعدی ناظر نه این
اقتضا کند یعنی تا نیز در سر و روی کلمه هشتاد و هشتم اذا کان جاسه

المریخ صاحب الطالع فی الاسد ولم یکن للمریخ حظ فی الطالع ولا فی
الثامن سعد احترق المولود بالنار ترجمه اسد برجی آتشی است
در دلالت بر آتش بسیار نوتر باشد و مریخ کوکبی آتشی است پس اگر مریخ
را در طالع حظی باشد و شریک صاحب طالع باشد و سعد در ثامن ...
و سعد در ثامن مرگ به بلا بازدارنده پس چون این معانی حاصل باشد
اقتضا سوختن مولود به آتش کند کلمه هشتاد و نهم اذا کان زحل
فی وسط السماء والذی له النوبة فی مقابلته والرابع برج یابس مات المولود
ردما وان کان مائیا مات المولود غرقا وان کان علی صورت
الناس مات خنقا او تحت المقارع الا ان یکون سعد فی الثامن
فیصیبه هذا ولا یکون منه میتة ترجمه زحل در وسط السما و نیز نوبه
در رابع بر مقابله او دلیل بد باشد اگر رابع برجی خشک باشد مولود در زیر
بنا بمیرد یا افتد و اگر برجی آبی بود غرق شود و اگر بر صورت باشد و آن
برجها هوایی باشد ببندند و بنیه اول کوش بود بخنق یا در زیر چوب
زدن میرد پس اگر در خانه هشتم سعدی باشد این حوادث واقع شود
اما سبب مرگ نباشد کلمه نودم تسییر درجة الطالع
لاعراض الجسد و درجة سهم السعادة لذات الید و درجة القمر لتصرف
الجسد مع النفس و درجة الشمس للحظوظ من السلطان و درجة وسط
السماء لما یعانقه من الاعمال لکل درجة سنة ترجمه از تسییر درجه طالع احوالی

الردم زیر انبوه
رفتن و افتادن
بنای بر سر تخت بود
[illegible]

که تن را عارض شود مانند صحت و مرض و غیر آن معلوم شود و از تسییر
قمر حلول سهم السعادة حال مال و توانگری و درویشی و سود و زیان و از
تسییر قمر احوال تن را بسبب نقص عارض شود چون نشاط و غم و ثبات
و انقلاب و اختلاف و دیگر احوال و از تسییر شمس حال بزرگی و بهره
از جهة ملوک و سلاطین باید یا اضداد آن و از تسییر عاشر حال بزرگی
بنسبت با زیردستان او حاصل شود و عملهایی که مباشرت آن کند
و دیگر بدان و این تسییرات بمطالع بشرط طالع بمطالع بلد و عاشر را
بمطالع استوا از آنچه میان هر دو بشر باید در دیگر مواضع غیر او تا بمطالع
افق آن موضع چنانکه گفته آمده است هر یک درجه را سالی کلمه سی‌ام
لیس یوثر الکواکب فی موضع لا یبلغه ولم ینته الیه المولود ترجمه
هر کوکب نحس یا سعد که در اصل طالع اقتضاء اثری کند بشرط چون بموضعی
رسد که دلیل بشر بر حصول اثر در وقت رسیدن او بدان و بدین
موضع تسییر با انتها دلیل کند از روی تاثیر بر مقتضای طبع او متوقع
بشر اما هرچه بخلاف بشر در اصل اقتضا نکرده بشر با مواضع مذکور
نرسیده از هیچ اثر ننماید کلمه سی و یکم ان کان المریخ
فی الحادی عشر وله ادلة قویة فی الطالع فان صاحب الولد خاین
سلطانه ترجمه یازدهم بیت المال صاحب عاشر است و مریخ
دلیل خیانت و چون در یازدهم افتد مال صاحب عاشر بدزدد و خیانت

در خزانه تلف شود و چون صاحب حادی عشر را حظ تام بشر در طالع
مولود این مولود خاین و متلف آن مال بشر کلمه سی و دوم
اذا جاسدت الزهرة زحل فی المولود ولها فی السابع حظ کان المولود
ینکح العجوز وعلی هذا فقس سایر البیوت والاجتماع مع کوکب
... فی التخمین ترجمه زهره دلیل جماع و لذات شهوانی
بود و سابع بیت نکاح و چون او را در سابع حظ باشد در دلالة
قوی‌تر شود پس اگر با زحل در یک برج و مقارن بشر دلیل تباهی و پلیدی
جماع بشر چنانکه اختیار کند غیر مواضع جماع را بر آن موضع و یا
جلد عمیره را با جماع و اگر زحل مشرق باشد میل بسالخوردگان زیاده کند
پس اگر مریخ مجاسده زهره باشد میل بلواطه زیاده کند و اگر مونث
بود ... و بشر بمحارم میل کند و زنا بر نکاح اختیار کند و بر
مشتری دلیل سعادت است در حادی عشر صاحب حظ بود و با رجل
بشر دلالت کند بر آنکه امید حصول چیزها داده که مشتمل بر غیبی باشد
بشر از امور پوشیده مانند حقد و کینه و خواستن مردم و کینه و مکر
مردم را در وقایع افکند و اگر مریخ بشر دلالت کند که امید قتل
و احراق و قطع طریق کند و اگر شمس دلیل جاه و سلطنت است
در عاشر صاحب حظ بود و با زحل بود جاه بطریق غدر و حیله و مکر
حاصل شود و اگر با مریخ بود جاه او به نهب و غصب و قتل و غارت ...

حاصل شود و اگر عطارد که دلیل فهم و ذکا و عقل است در طالع خط داده
و با رخل بود ادات و بلاهت و سوء تدبیر بشد و اگر مریخ بود با حدت
و جرئت و طیش و چون باشد و اگر قمر که دلیل سفر و حرکت است ازین نشان
یا تاسع خط داده و با رخل بود دلیل نقل و حرکت و سکون به موضع
دیگر بسیار در اسفار و رنج رسیدن کلی بشد و برین قیاس والله اعلم

کلمه بیست و سیم الاوقات توخذ من سبعة اوجه احدها ما
بین الدلیلین من الدرج والثانی ما بینهما من المساکنة والثالث وصول
احدها الی موضع الاخر والرابع ما بین احدها و بین الموضع الذی له قوة
و مرا بعة و طبیعة الامر المطلوب والخامس ما یختص به عطیة الکبرات
الکوکب بعد الزیادة والنقصان والسادس تغیر شکل الدلیل عن الامر
بالاستقامة والتشریق والرجوع والتغریب والسابع کلی بعد از السابع
مصیر کوکب الی موضع موافق له فی الطبیعة ترجمه هر گاه که طالع امری از
امور اقتضا کند و خواهند بدانند که آن حادثه در کدام وقت واقع
شود معرفت آن از هفت نوع بود اول از ما بین الدلیلین من الدرج
چنانکه در طوفان نوح علیه السلم گفته اند طالع طوفان قران در سرطوفان
دال بود سرطان بود و موضع قران در اول حمل و ما بین هر دو دویست
و شصت و شش درجه مطلع بود و چون هر درجه سالی گرفتند طوفان
بعد از دویست و شصت و شش سال از وقت طالع حادث شد و همچنین

در خسوف و کسوف ما بین طالع و جزو حد درو خسوف و کسوف بشد
بگیرند مطالع و نسبت ان با نصف دور و چون نسبت ما بین اول خسوف
یا کسوف با وقت معظم تاثیر بشد با همه زمان تاثیر دلیرات و انتهات
بیشتر ازین جنس بود دویم از ما بین الدلیلین من المساکنة گیرند چنانکه
اگر صاحب طالع بتسدیس یا تربیع کوکبی رسد موافق او در طبیعت یا مخالف
حصول مقتضای آن کوکب یا ضد آن در آن وقت حادث شود
و همچنین چون صاحب طالع متصل شود بکوکبی در مطلوب صاحب حاجت بود
چون اتصال تمام شد آن حاجت حاصل شود فاما صاحب حاجت در طالع
بود و صاحب طالع در خانه صاحب حاجت سیم رسیدن یک دلیل بود
بموضع دیگری [سر دلیل دیگر] چنانکه صاحب طالع [وقت تولد] در آن صورت که جا بهم بود مطلوب بود
بوقت آنکه بصاحب عاشر یا بدرجه عاشر رسد آن مطلوب بر آید چهارم
آنکه صاحب حاجت کدام وقت بموضع رسد که او را در آن موضع قوت
بشد یا آن موضع بر طبیعت مطلوب بشد مثلا صاحب خانه مال بدرجه شرف
خود رسد یا بسهم السعاده رسد او را اقتضای حصول مال کند پنجم
آنچه از عطیت کدخداه بعد از زیادت سعود ناظر و نقصان نحوس
حاصل آید و آن مدت عمر مولود بود ششم آنکه شکل دلیل بر او
از آن اقتضا متغیر شود بسبب استقامت یا رجوع یا تشریق یا تغریب چنانکه
اگر کوکبی دلیل حاجتی و متوجه بشد دلیل آن حاجت دیگری از وصول

به اوج شود بقدر مدت رجوع و استقامت تأخیر افتد در حصول آن
حاجت تا بعد از آنکه باز مستقیم شود و به آنجا رسد و همچنین در استقامت
مثلاً برجوع بدلیل کار نه پیوندد و پیش از پیوستن مستقیم شود بر آن
موضع نرسد الا بعد از مرور ایام استقامت و اقامت و همچنین در تشریق
و تغریب اگر دلیل تحت الشعاع و به تشریق یا تغریب بیرون آید مطلب
حاصل شود **هفتم** وقت رسیدن کوکبی که مقتضی مطلوب بود بموضعی
موافق او بود در طبیعت چنانکه دلیل سفر بخانه سفر رسد مثلاً **کلمه هشتاد
و چهارم** اذا تکافأت الدلائل فی الامر و ضده فانظر الی طالع
الاجتماع او الاستقبال فان تکافأت فلا تعجل بالقضاء **ترجمه**
هرگاه که در طالع سوالی یا در طالع سالی یا طالع مولودی دلیل بر حصول
مطلوب بود و دلیل بر فوات آن متکافی شده بند و همچنین در دیگر دلائل
رجوع با طالع اجتماع و یا استقبال مقدم باید کرد اگر دران طالع یک
یک طرف را رجحانی یافته شود بران حکم کنند و اگر دران طالع هم متکافی
یابند در حکم توقف باید کرد بسبب عدم رجحان یکی از دو طرف **کلمه
هشتاد و پنجم** وقت تقلد العمل دلیل ما بینه و بین السلطان و
وقت جلوسه له فی عمله **ترجمه** از طالع آن وقت که پادشاه
عملی بکسی دهد طلب معرفت حالی باید کرد که میان او و پادشاه چگونه
حال او بود و از طالع آن وقت که دران عمل خروج کند و بر آن شغل نشیند

طلب معرفت حالی باید کرد که او را دران عمل حادث شود میان او و رعیت
و در تحت حکم او بیند **کلمه هشتاد و ششم** اذا کان صاحب طالع جلوس ۱۶
العامل المریخ و هو فی الثانی او متصل بصاحب الثانی فانه یحیف باموال من
یتقلد علیه سیما ان کان صاحب الثانی المشتری **ترجمه** خانه دویم
مال رعایا
طالع جلوس عامل خانه مال آن جماعت رعیت بود چه آن عامل بر ایشان
حکم کند پس چنین صاحب ثانی مریخ باشد یا مریخ در ثانی بود یا به صاحب
ثانی بنظر عداوت ناظر باشد آن عامل مال آن جماعت رعیت را تلف کند
تلف تمام خاصه اگر مشتری صاحب ثانی بود یا مریخ در ثانی در آنگاه تلف
بیشتر بود چه مشتری منحوس از نحوست نحس [illegible] باز بنداده و بعد از آنکه
زحل یا نحس دیگر باز دارد چه نحوس متقارن و متدافع تأثیر یکدیگر شوند
و سعد نحوس مکافیه نکند بلکه دلالت بر نقصان مال کند خاصه مشتری
که دلیل مال بود مطلق و صاحب ثانی باشد درین صورت **کلمه هشتاد و هفتم** ۷
اذا دفع صاحب الطالع الی صاحب الثانی التدبیر من غیر مشاکلة مودة انفق
العامل نفقات جمة و ان کانت من عداوة خسر و اذا دفع صاحب
الثانی الی صاحب الطالع التدبیر الکثیر فان کان من غیر مشاکلة معه فرضا
الناس و ان کانت من عداوة فیستخطهم و ملک رهنهم **ترجمه** اتصال
صاحب طالع جلوس عامل بصاحب ثانی از نظر دوستی اقتضاء آن کند که
عامل دران عمل مال بسیار نفقه کند و بسبب آن او را اضافه [illegible]

واز نظر دشمنی اقتضای ان کند که علم کسب پیاده کنند بروجهی که رعایا
از و راضی باشند و از نظر دشمنی اقتضاء ان کند که رعایا در ان کسب
از و راضی نباشند بر کراهیه و سخط ایشان موصوف باشد کلمه هشتاد ۱۰
و هشتم الشمس ینبوع القوة الحیوانیة والقمر ینبوع القوة الطبیعیة
و زحل ینبوع القوة الماسکة والمشتری ینبوع القوة الفکریة والذکریة
والمریخ ینبوع القوة الغضبیة والزهرة ینبوع القوة الشهوانیة وکذلک
یکون عطارد والمریخ والزهرة فی مولده اول الاخلاق صاحبه وصناعته
ترجمه ترکیبات که در عالم کون و فساد باشد یا معدنی بود یا نباتی یا حیوانی
و در نباتی ترکیب اول موجود بود و در حیوانی ترکیب اول و دوم موجود بود
و بقاء هر یکی تماسک اجزاء توانند بود پس این چهار قوة یعنی ترکیب اول که
منسوب است بطبیعة و ترکیب دوم که منسوب بنبات و ترکیب سیم که منسوب است
بحیوانات و تماسک اجزاء که در همه شرط است تا باقی باشد آثار نیرین و علویین است
و سه کوکب باقی یعنی مریخ که غضب به او منسوب است و زهره که شهوة به او منسوب است
به اعتبار مبادی اخلاق باشند چه اصول اخلاق این سه قوة اند و از یکی
بروج محموده شجاعة حادث شود و بروج مذموم اضداد ان چون تهور و جبن
و از دیگری بروج محموده سخاوة و عفت و از بروج مذموم اضداد ان چنین اسراف
و بخل و فسق و خمود شهوة و از سیم بروج محموده حکمت علم و بروج مذموم
جربزه و بلاهت حادث شود و جمله اخلاق فاضله و رذیله ترکیب ان

این اصول باشند و باعتبار دیگر مبادی صناعات باشند چه صناعات
مؤلف باشد از دو چیز ملکات و حرکات یا بر سبیل دفع
و اول منسوب بعطارد است و دوم منسوب بزهره و سیم منسوب
بمریخ پس از صلاح این هر سه کوکب اخلاق و صناعات پسندیده
حادث شود و از فساد حال ایشان اخلاق و صناعات ناپسند
16 حادث گردد کلمه هشتاد و نهم زمان انتقال البروج فی التحویل
من جهة الانتهاء ثمنیة وعشرون یوما وساعتان وثمانیة عشر
دقیقة من ساعة بالتقریب ومن جهة الطالع فی الافق اربعة وعشرون
یوما وثلث یوم بالتقریب فاذا الشهور الشمسیة فمن انتقال القمر
من الدرجة التی کانت فیها عند المولود الی ان یرد البرج ترجمه
انتهای تحویل در سالی سیزده برج را باشد حصه یک برج از سال
بیست و هشت روز و دو ساعت و هجده دقیقه باشد از یک ساعت
بتقریب و از قسمت مدة یک سال شمسی بر سیزده و چون از طالع گیرند
سال را طالع گیرند دیگر سال برابر باشد و ان دوازده برج باشد با فضل
الدور و فضل الدور نزدیک بر سه اصل مقداری دیگر است
و بطلمیوس سه برج گرفته پس چون مدة سال شمسی بر دوازده برج
قسمت کنند حصه هر برجی بیست و چهار روز و ثلثی باشد بتقریب
لیکن این مقدار از مطالع باید گرفت و به ازاء ان از درجه سوا

کیسه هر موضع معلوم باید کرد واما النمودار شمسی از ابتدا وقت
ولادت تا رسیدن آفتاب بهمان درجه و دقیقه از برج دیگر
یکماه شمسی است واین ماهها مختلف باشد بعضی بیست و یک روز و کسری
و بعضی بیست و نه روز و کسری باشند و بعضی میان هر دو چنانکه
از اعمال نجومی معلوم کرده کلمه نودم اذا اردنا تسییر سهم
السعادة فی سایر سنة التحویل اخذنا من موضع الشمس الی مکان القمر فی
المولد والقیناه من درجة الطالع ترجمه نزدیک بطلمیوس و دیگر متقدمان
سهم السعادة بروز روشن از تقویم آفتاب تا تقویم ماه بگیرند و از طالع
بیفکنند و اگر بروز نبود از موضع ماه تا موضع آفتاب بگیرند و
بشب از موضع آفتاب تا موضع ماه بگیرند آنرا سهم الغیب خوانند
و بعد از آن که موضع سهم السعادة معلوم شود آنرا در تحویل سعود و نحوس
تسییر می کنند و پیش ازین در تسییر سهام ذکری رفته است کلمه نود
و یکم الطبیب صاحب الجد من السابع و صاحب العم من السادس
وعلی هذا فقس ترجمه جد پدر پدر باشد چون دلیل پدر رابع است رابع
رابع دلیل جد باشد و ثالث رابع دلیل عم که برادر پدر باشد اما جده
مادر رابع دلیل هم طالع بود که رابع عاشر است و خال را دلیل
ثانی عشر ثالث عاشر است و برین قیاس در دیگرها کلمه نود
و دویم اذا نظر الدلیل الی طالع فان جنس الخبر من جوهر

56

الطالع وان کان غیر ناظر الیه فان جنسه من جوهر موضع الدلیل و صاحب
الساعة دلیل علی لونه و مکان القمر یدل علی زمانه وان کان فوق
الارض وکان قبل الاستقبال کان حدیثاً وان کان تحتها وکان
بعد الاستقبال کان قدیماً ومن صاحب سهم السعادة یستدل علی طوله
وقصره ومن صاحب حد درجة الطالع و صاحب القمر علی طبیعته
ترجمه این کلمه در استخراج ضمیر گفته است و ضمیر موجودی بود که پوشیده
دارند و ازو سؤال کنند تا از حکم نجوم بگویند که چه چیز است دلیل
درین موضع کوکبی را می خواهند که در طالع و موضع نیرین حظ بیشتر
دارد و متصل نیابد بدیگری پس اگر متصل بود بکوکبی و آن کوکب
بکوکب دیگر آن کوکب که انتهای اتصال بود دلیل باشد و چون دلیل
ناظر بطالع بود جنس ضمیر از جوهر طالع باشد و نباتی اگر سنبله بود و حیوانی
اگر صورت حیوان بود و همچنین ارضی یا مایی یا هوایی یا ناری
و همچنین در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست پس اگر دلیل
متصل بطالع نبود دلیل جنس او موضع دلیل بود و صاحب ساعت
دلیل لون او بود زحل سیاه و مریخ سرخ و شمس زرد و قمر سفید
و برین قیاس و مکان قمر دلیل زمانش باشد و اگر فوق الارض بود
نو بود و تحت الارض کهنه و گفته اند قبل از استقبال نو بود و بعد
از استقبال کهنه و گفته اند دلیل اگر شرقی بود نو بود و غربی کهنه

یعنی برجی که دلیل
در آن باشد
از جنس آن برج
بود

واز صاحب سهم السعاده درازی و کوتاهی شناسند و از صاحب صد درجه
طالع و صاحب صد درجه وسط السماء هر کدام که درو تدبیر دارد از صاحب
صد قوت طبیعه او شناسند و باید که این صدها بجدود بطلمیوس گیرند واین
دلایل یعنی بروج و کواکب بدین جزوها در موضعها مذکور شد و دلیل
کوکبی باشد که در طالع و موضع نیر نوبه و موضع سهم السعاده حظ بیشتر
دارد و اگر یک کوکب نباشد کوکبی را از آن جمله قوی‌تر بین **کلمه نود**
و سیم اضعف الادلاء علی العلیل دخول دلیل مسئلته تحت
الشعاع او یکون سهم سعادته منحوساً **ترجمه** چون از حال بیمار
پرسند دلیل او شناسند و این صاحب طالع دقیق بود اگر هر دو با یک
که قوی‌تر بین شرکت الشعاع بود یا سهم السعاده منحوس بود تمامترین دلیلی
شد بر خطر بیمار و آنک بغایت مخوف بین **کلمه نود و چهارم**
زحل للعلیل المشرق والمریخ للعلیل المغرب اقل ضرراً وعلی هذا یکون
زیاده سعاده المشتری والزهره فی الشمال والجنوب **ترجمه** اگر دلیل
بیمار زحل بود و او مشرقی بود یا مریخ بود و او مغربی بود ضرر او از جوله
کمتر بین و اگر مشتری بود و شمالی یا زهره بود و جنوبی سعادات او بیشتر
بود از دیگر اوقات **کلمه نود و پنجم** لا تقدم علی معرفة الصور
قبل تعریف معرفة الصور قبل تعرف معرفة الاوضاع فان
الریاسات تنفعه فی کل اوضاع فاذا صححت السیر وعطیت الرئیس المردی

یعنی زیاده از یکی باشد

یا یکب لها سمت من الخطایا **ترجمه** یعنی در معرفه حال روسا و مردمان
بر معرفه مقتضای طبایع دلیل تنها حکم مکن پیش از آنکه مقتضای اوضاع
کواکب معلوم کنی چه بموجب اختلاف قرانات و اجتماعات کواکب
ریاسات منتقل بود از بعضی مردم ببعضی و چون دلالت کواکب
و اوضاع ایشان در باب ریاسات شناخته باشی و حال اجتماعات هر صنف
و اخلاق ایشان در تکبر و تواضع و عدل و جور و تسخیر و انقیاد و غیر آن
شناخته بعد از آن حکم توانی بر حال رئیس و حال مرئوس بحسب اقتضاء دلایل
و توابع و از خطا سلامت یابی **کلمه نود و ششم** اقوی الادلة
فی المسئله یدل علی ما فی ضمیر السایل **ترجمه** دلیل همان که در بیشتر
بود و چون ادله بسیار باشد در قوی‌ترین نظر باید کرد اگر در بیت
السلطان بود سایل سوال از پادشاه خواهد کرد و اگر در بیت المال
بود سوال از مال خواهد کرد پس این طریق شناس در سایر سایل
کلمه نود و هفتم صاحب الاجتماع والاستقبال اذا وقع فی اوتاد
الاجتماع تحت وکذلک ما یحتاج الی شبابته واذا اشترا احدی دهما فی وسط
السماء ظاهر علیه **ترجمه** این کلمه در نسخه احمد بن یوسف و ابوالعباس
اصفهانی شرح کرده اند کلمه نود و نهم است یعنی بعد از دو کلمه دیگر بعطای
اجتماع و استقبال کوکبی خواهند که حظ او در طالع و در جزو اجتماع و استقبال
بیشتر بین و چون سوال کنند از مطلوبی حاصل خواهد شد یا نه و صاحب اجتماع

یا استقبال مقدم بر سؤال و روشندی از طالع سؤال افتد باید در خانه مطلوب
آن مطلوب حاصل شود و همچنان چون کاری که خواهند که ثابت
باشد مانند بنایی که بنهند آن کوکب را در طالع ابتدای آن کار یا در
وتدی دیگر بنهند و چون کسی پنهان شود از کسی و آن کوکب در وسط
السماء باشد ظهورش بر فور اتفاق افتد پس اگر مسعود بود بر وجه
صالح باشد و اگر منحوس باشد بر وجهی فاسد کلمهٔ نود و هشتم

لیکن ذا ان یکون ما یطلع مع کل درجة مشاکلاً لما وقع علیه اختیار
المولود وکذلک ما یطلع مع کل وجه مشاکلاً بصناعته ترجمه
در کتاب تنکلوشا بابلی آورده اند که با هر درجه چه صورت
طلوع کند و در کتب هند از هندویان هم نقل کرده و معتبر داشته
و فی الواقع هم معتبر است و در وجهها ذکر کرده اند که با هر وجهی چه طلوع
کند و درین کلمه می گوید که نزدیک است به آن اختیار مولود قطع
خویش شبیه باشد بان چیزها که با درجه طالع او طلوع کند و صناعت
او شبیه باشد با وجهی که در طالع او نیز طلوع کند کلمهٔ نود و نهم

المواضع التی یقع فیها اثر الکسوف والمقامات ومبداء الرجوع
والاستقامة من الاوتاد الزمنیة من مواضع الکسوف فی الموالید و
التحاویل للاشخاص والمدن التی یدل علیها ویثبت فیها وطبیعة
ما یؤثر فیه علی حسب موضع الکسوف وملابسه صور الکواکب الثابتة

وطبیعة ما فی برج الکسوف من الکواکب المتحیرة ومقدار ما یبقی علی مقدار
اثر الکسوف فی النیرین وهو مقدار ما ینکسف منهما وعلی هذا
یتکلم فیما یبتنی من خیر وشر ترجمه درین کلمه احکام بسیار است در الفاظ
مختصر نموده است در موضعهایی که آثار کسوف و خسوف و آثار رجعت و اقامت
کواکب متحیره و مبداء رجوع و استقامت ایشان در آن موضع واقع شود
و آنهایی باشد منسوب باشند بمواضع کسوف و نزدیک باشد بان مواضع
و آن طالع و عاشر بود در کسوف که در جهت مشرق بود و عاشر و سابع
و رابع که در طرف مغرب بود و هر وتدی از اوتاد از طالع موالید و تحاویل
اشخاص انسانی باشد اعتبار باید کرد و آنچه منسوب باشد بان اوتاد ما تقدم
ابدان و نفوس منسوب بود بطالع و سلطان و عمل و ازدواج و شرکا
که منسوب بدیگر اوتاد بود و هرچه کسوف و آن طبیعتها که از اصناف
موجودات مدلول برج کسوف باشد و صورتهای کواکب ثابته و طبایع
کواکب متحیره که واقع در آن برج باشد یا در وقت کسوف طلوع کرده
و مقدار اثر بقدر مقدار منکسف باشد از نیر و زمانش بقدر زمان
او فوق الارض چنانکه در کتب احکام مذکور باشد همچنین در آنکه
منقضی را اقامه می باید گفت از خیر و شر و این کلمه مجمل است
و مفصلش بسیط در اربع مقالات بطلمیوس است والله اعلم
کلمهٔ صدم المستولی علی اوتاد الاجتماع والاستقبال

والارباع اذا قووا اغزوا علی ما یدلون علیه واذا ضعفوا کان رخصا وکذلک اذا اسرع سیرهم وابطأ من الاجناس ترجمه چون مستولی بر
ادنار طالعهای اجتماع و استقبال و دو تربیع آفتاب و ماه تحویل حال
بیشتر ان چیزها مدلول مستولی بیشتر عزیز و گران بیشتر و چون ضعیف باشند
خوار و ارزان بیشتر و چون سریع السیر باشند رواج یابند و چون بطیء
السیر بود کساد یابند کلمه صد و یکم النیازک و ذوات
الذوائب من ثوانی النجوم ولیست منها ترجمه ترجمه ثوانی نجوم
از آثار علوی باشد و نیازک و ستارگان ذو الذوائبه دو نهاد و امثال
ان جمله از ثوانی نجوم باشند و از جمله نجوم نباشند و در بعضی نسخها
این حکم و انجم بعد از این آید یک کلمه شمرده اند تمامی کلمه صد و دوم
النیازک تدل علی تفاوت جفاف الاجرة فاذا کانت فی جهة واحدة
دلت علی ریاح تعرض فی تلک الجهة وان کانت ثابتة فی الجهات
کلها دلت علی نقصان المیاه واضطراب الهواء وعلی جیوش تتقدد الاقالیم
وتطلع ملوکها علی نوع الاعتقاد لما علیه الاضواء فیها فاما ذوات الذوائب
التی تکون بینها وبین الشمس احد عشر برجا فاذا ظهر منها ذو الجمه وکان طلوعه
فی وتد من اوتاد دولة فیموت ملک منها او عظیم فیها واذا کان فی مایلی
وتد من اوتاد دولة منها اصطلحت خزائنه واستبدل بعد ابنه وان کان
ساقطا عن الوتد اثار السجون والامراض وکان اکثر [illegible]
فجاة ولحق الناس ضلل فی ابراز تلک الاقالیم وان کان ذو الذوائبه
ایلم

یسیر ویسیره یکون من المغرب الی المشرق فان الخارجی یاتی من بعید
الی الاقلیم وان لم یکن سایرا فان الخارجی من حضرة الاقلیم ترجمه
در کتب آثار علوی گفته اند که اجزای که از زمین مرتفع شود چون از طبقه
زمهریر بگذرند اگر در هوا آثار مشتعل شود از اشتعال آن شهب تولد کند
واگر با اثیر رسد نیازک و ذوات ذوائب شود و اسامی آن بجهت اشکال
باشد و نیز طلوعش چون بسبب تاثیر حرارت آفتاب در اجزای آبی است
از زمین دلیل خشکی هوا و [illegible] باشد و چون در یک جهته
بیشتر در آن جهت بادها تولد کند چه باد دخانی بود که مرتفع شود و در
طبقه زمهریر سرد شود و باز نشیب آید و چون در همه جهات باشند
دلیل نقصان آبها باشد و اضطراب هوا از همه جوانب و نیز دلیل
بیشتر برانکه لشکرهای مخالف قصد اقالیم کنند و ملوک ان زحمت
دهند و آن از سبب تغیر مزاجهای ایشان باشد و استیلای قوت
غضبی مزاجها که موجب تعصب و طلب حرب باشد و آن لشکر مخالف
اتحاد جمهور آن اقلیم باشند بسبب اختلاف مزاجهای ایشان
از اعتدال و ذو الذوائبه را گفته اند که در بعضی هم آفتاب باشد در وقت
صبح و پیش از صبح در مشرق طلوع کند و ان واجب نیست چه در
هر دو جهت مشاهده افتاده است پس چون اینجا یعنی در بعضی هم
ذو الجمه پدید آید و آن بر شکل نیزه باشد روشن و شعاعهای
ذولحیه

باریک از او مانند مویهای سر دظهورش در وقت طالع دولتی باشد
و بارث ان دولة یا بزرگی بمثابه پادشاه بود بمانند و
اگر در مایل و تد بود ذخا و اموال او بکلی مستاصل شود و اگر ساقط
بود از او تاراندو بهار و بیماریها یعنی امراض حسّی دنفس حادث
شود و بیشتر مرگها فجأة بود و درایهای مردم دران اقلیم مختلف شود
و اگر ذو الذوابه سیر کند و گفته اند سیر او همیشه از مغرب سوی
مشرق بود و خلاف این هم مشاهده کرده ایم بر صواب انست
که اگر مشرقی بود سیری بجانب مغرب کند و اگر مغربی بود سیر بجانب
مشرق کند و ما دیدیم که در مغرب ظاهر شد و سیر کرد در طول
بجانب مشرق و در عرض از جنوب بشمال تا آنگاه که ابدی
الظهور شد پس گفته اند که سیر نکند هم از آن اقلیم بر خیزد
انیست تمامی کلمات کتاب ثمره و ترجمه ان و در اخر کتاب
باین عبارت اورده اند که تم کتاب الثمرة المسمی بالبرو هیه
انظر و مطالع معناه المائة الکلمة المنسوبة الی بطلمیوس الحکیم و شرحه
المنسوب الی قطب العلماء و الفضلاء المتقدمین والمتاخرین
نصیر الملة والدین الطوسی نور الله مرقده بید الضعیف
الحقیر محمد کریم فی یوم الثلثاء [illegible] شهر ذی الحجة الحرام سنه ۱۱۲۳
بعون الله الملک العلام

بازبینی شد
۱۳۷۱ ش

احکام اقلیدس در نجوم

بسم الله الرحمن الرحيم

الاول فی احکام طالع السنه اذا وافق برجا من بروج الاثنی عشر وهو اثنی عشر فصلاً الاول اذا کان طالع السنه الحمل کان بخاصیته علی تلون الناس فی افعالهم وسرعة اشتقاقهم من حال الی حال مع کثرة الغزو والسفر والاغتراب وکثرت الوصد والصداع فیهم وفشو الموت ویعرق الدواب ویکثر هبوب الصبا والدبور ویکون هواء الربیع متمسک وهو الصیف معتدلا طیب والخریف شبیها بالشتاء فی شدة البرد ویکثر الثلج فی ابانه والغیث والمراعی مع توسط الثمار ونقصان الادهان ویقل الزرع مع حسن ریع وسایر الغلات ویظهر اکثر ذلک فی البلدان الحملیه فیقف علی ذلک الهند وینال اهل الفارس واهل المشرق افات ویزید الانهار بها ویقل الطعام ویکون بارمینیه قحط شدید وفی بریه جبته الهندی ویرخص السمک فی کل ارض ویغلو اللحم الثانی الثور دل بخاصیته علی ثبات الناس فی افعالهم علی حاله وحرص ورغبة الرجال فی النساء ویکثر وجع الحلق والتنخ والاسترخاء والموت والخوف ونفوق البقر ویکون السنه متوسط فی النفع ویکون بارض

فارس امراض کثیره ویزید فی الدوران المتعلقه بها یهب الصبا والدبور مع شدة البرد الربیع او توسطه وطیب هواء الصیف وحسن امتزاج هواء الخریف ویکون الشتاء دفئا ویکثر فی وسطه الثلج ویشتد البرد وینال اهل بابل فزع واراجیف ویجد البرد بعضهم بعضا ویهول بالملک جبته الهندی ویغلو الطعام فی کل بلد ویرخص اللحم الثالث فی الجوزا دل بخاصیته علی تلون الناس فی الاعمال وکثرة النظر فی العلوم العلویة من التوحید وعلم النجوم والطب والحساب وما اشبه ذلک سخاء النفس والعهد بالید والرفق والتدبیر بالحکمه واستعمال الصور والنقوش والتزویق والاصباغ وبناء البنیان ویکثر الفتن وینفق المواشی ویکثر هبوب الریاح فی الربیع والسموم فی الصیف بالاماکن المعتاده ویمسک هواء الخریف ویکثر الانداء فی الشتاء وینال الملک الروم افات ویکثر الجوارح بارمینیه ویعرض افات لاهل اصفهان من الحروب والامراض ویکثر الرعد والبرق والریاح المفسدة للغلات بناحیة الجنوب ویکثر الوزه فی الاقالیم اکثرها واسقاط الحوامل وموت الصبیان والشبان ویکثر الحنطه والشعیر والثمار ویقع الیرقان فی الکروم مع سلامة الاشجار الرابع السرطان دل بخاصیته علی قلة ثبات الناس علی رایهم وکثرت النکاح والتوالد والاسفار والخوف من الاعداء وکثرة

۶۱

...ى كثيره ويزيد فى البوران المتعلقه بها بث الصبا
...ع شدة البرد الربيع او توسطه وطيب هواء الصيف
...ح هواء الخريف وتكون الشتاء دفعا ويكثر فى وسط
...د البرد وينال اهل بابل فزع والجيف ويجيد البرد الشتاء
...ويهون بالملك خبث الهند ويعقو الطعام فى
...رخص اللحم **الثالث فى الجوزا** دل ايجابه على تلون الكبار
...يرة النظر فى العلوم العلوية من التوحيد وعلم النجوم والطب
...اشبه ذلك ويستفاد النفس والعهد بالبيد والرفق والتدبير
...ال الصور والنقوش والتزويق والاصباغ وبناء
...يكثر الفتق وينفق المواشى ويكثر هبوب الرياح فى الربيع و
...الصيف بالاماكن المعتاده ويمسك هواء الخريف و
...فى الشتاء وينال الملك الروم افات ويكثر الجوارح
...رض افات لاهل اصفهان من الحروب والامراض ويكثر
...رق والرياح المفسده للغلات بناحية الجنوب ويكثر الوزه
...اثرهم واسقاط الحوامل وموت الصبيان والشبان ويكثر
...شجر والثمار ويقع اليرقان فى الكروم مع سلامة الاشجار
...**السرطان** دل ايجابه على قلة ثبات الناس على رايهم
...نكاح والتوالد والاسفار والخوف من الاعداء وكثرة

مبلغ وقف ... شد

فهرست شد ... ۱۳۸۹/۳/۳

آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب: احکام نجوم

مؤلف متن: منسوب به [illegible] محشی

شارح .... مترجم ....

تاریخ تحریر: ۱۲ ق نوع خط: نستعلیق تعداد سطر: ۱۸

جزء کتب: نجوم زبان: عربی عدد اوراق: ۲۱

طول: ۱۷ عرض: ۹٫۵ شماره عمومی: ۲۶۲۷۶

اهدائی ~~وقفی~~ ~~خریداری~~ [illegible] تاریخ: [illegible] ۷۸

وقف / خریداری

ملاحظات: ....

۲۷